[illegible]

١٧٨١

[illegible]

ساد بازار علم و هنر ست و سخن را بدولت گندم نمایان جو فروش از خط سیاه جامه
بر ارباب دانش و خرد را که فروغ چهره دوران وابسته منظر کیمیا اثر ایشان ست
از فقدان سخن فهمان دست ... رسیده سرو اصحاب فهم و فراست را که قوام نظم و نثر عالم
موقوف بر ذات ستوده ایشان ست معدومی قدردان شوری در جگر جناب بیگ خامه در ستایش
باین ترزبانیها ساحت قرطاس العرق خجالت تر میکند و زبان در مدحش باین همه
عرق ریز بها ساز گریبان دهن بیرون نمی کشد فصحای سحبان منش هرچند در
اطرای نعوت زاکیه اش تر زبان اند چون خامه داغ شرم بر جبین دارند و بلغای
حسّان روش اگرچه در تذکار صفات عالیه اش شیوا بیان اند برنگ نامه از مدّاحی
بر خود پیچ و تاب بسیار اند یعنی حضرت فردوسی رزم خسرو بزم فضیلت و کمالات اساس
مولانا محمد عباس پور ملاذ الاقاصی والادانی النحریر الکبیر الربانی والفائق اعلیه علی صاحب
الاغانی مولانا احمد بن محمد الیمنی الشروانی لم یزل بعین الله ملحوظاً و عن البوس والضیم محفوظاً
قیصر نامه تاریخ قیاصره نامور روم بنوشت که پیشش دیگر اسفار سیر رنگ بر رو شکست بی شتاب
تکلف دریا گفته میشود که امروز این تاریخ در سلامت لفظ و روانی عبارت و حسن ادا
و بیان دلکش و معنی جان پرور و نظم کلام و نثر نفیس و وابستگی فقرات و ایجاز تقریر و ربط
سیاق بسباق و تطرق انشا و تظرف مساق بی عدیل افتاده و گونه آبروی سعدی
و ظهوری و نموی نام طغرا و کاشفی بر باد داده تعالی الله چه نامه بلاغت ختامه که هر کس
بتمنای تماشایش همه تن چشم ست و زبان مدیح وصافان جادو طراز در کشف کیف و کمش گنگ
این نا آشنای کوی بخردی که معنی پیش وی نقاب حرف بر رخ میکشد و سخن رو برویش
بکنج دهن بسخن در چه توانائی دارد که در باب انشا و منشی او حرفی شایسته تواند زد و این کرم قمر
زبان که بسان خامه بربخت سخن سیه گر بدیر رنگ مجوّز روز سیاه می نالد در چه شمار و قطار که هنگام
مدح سگالیش سخنی بایسته تواند گفت بالجمله طی این مرحله دشوار گذار نقل الوقت ست تا

تقریظ از جناب سیادت مآب قدوة السالکین شاه فرید الدین

خلاصهٔ خاندان و زبدهٔ دودمان حضرت فرید الدین عطار

صاحب سلسلهٔ علیهٔ شطاریه خلف الرشید و اولاد پاک غوث بی لوث

مولانا سید محمد غوث گوالیاری سلمه الله القوی الباری

قیصرنامه فصاحت جامه براعت شمامه ریختهٔ خامهٔ موسوی هنگامه دبیر تکلامه
لبیب فهامه ادیب علامه آصفی چامه ظهیری چکامه جام جم آمه ثانی صاحب مقامه
جامع فضائل بی‌قیاس مولانا ابو الفضل عباس نسخهٔ نادر الوجود ست یا درج
لآلی منضود تخت طاوس ست یا تاج کیکاوس تاریخ شاهان روم ست یا سپهر
اول پر از نجوم عبارتش سلیس و صاف و مضمونش بی خلاف الفاظش یسیر و معانیش
کثیر از هر فقره‌اش شیوا بیانی مؤلف پیدا و از هر سطر قوت استعداد مؤلف هویدا
منت عظیم بر جان سلاطین استنبول نمود که عظام رمیمهٔ شان را آب حیات سخن
زنده فرمود و برای ارباب دانش تحفهٔ شگرف مهیا ساخت خاص و عام را از جام
آبدار گفتار خود نواخت ذکر خیرش از عون رب ودود مدام بر السنه جاری خواهد بود نظم

تا نوبهار سبز بود آسمان کبود	تا لاله سایه جوید و نیلوفر آفتاب
سرسبز باد باغ کمالش بزیر چرخ	پژمرده لاله وار حسودش در آفتاب

تقریظ از انشای بدیع فاضل رفیع صاحب تالیفات لطیفه پیرو

حضرت نعمان بن ثابت امام ابو حنیفه المولوی صدیق حسن

بن مولوی اولاد حسن نبیرهٔ نواب اولاد علیخان انور جنگ مرحوم

لمّا رأینا سبحانه سلطانه	فاکتفینا باسمه سبحانه

بعد ازین باصره را مژدهٔ دیدن و سامعه را نوید شنیدن باد که درین زمان آشوب توامان

[illegible]

فسحت آن یک میل سمت شمالی بلد مغروس باشجار فواکه و ریاحین و اماکن دلنشین و برکه [illegible]
در وسط شهر ست و در میان بولاق و مصر قاهره بر شط نیل بسیار بساتین واقع اند اعظم آن
باغ محمد علی پاشا بغایت دلکشا ست از شهر تا آن باغ راه وسیع بمسافت [illegible] ذرعه عریض و دو جانب
آن اشجار و جانب جنوب جبل مقطم ست بر آن قلعه قدیم بود محمد علی پاشا تجدید عمارتش کرد و مسجد
خوب که ستونهای آن منقش و مذهب از یک یک پاره سنگ رخام ست تعمیر کرد و [illegible]
شیشه آلات آراسته ست و قبر محمد علی پاشا نیز در صحن آن مسجد ست در یک حجره که گرد آن محجر مس
مشبک بغایت نفیس ست فائده ارباب سیر نوشته اند که در مصر دو مناره بزرگ اند مجوف قبه دار
طول و عرض و ارتفاع هر یک چارصد گز حضرت یوسف صدیق علیه السلام حال قحط سالی
دریافته برای اهل مصر در همین قبها غله انبار فرموده بود و آن هرمان عبارت از همین دو عمارت
رفیع ست که نام هر واحد هرم باشد و سه مناره ازین خردتر اند در طول و عرض و ارتفاع
سه صد گز که همگین بنام اهرام زبان زد اند گویند سویدان پادشاه مصر یا بنای هرمس الهرامسه
حضرت ادریس نبی برای حفظ علوم از طوفان نوح ساخته بود یا سنان بن مشلشل یا پادشاهی
دیگر هر گاه پی برد بوقوع طوفان از روی علم نجوم و هرمان از سنگ مرمر و رخام نهایت صاف
و شفاف مبنی ست هر سنگ دیوار آن بقدر یک یک گز مثل لوح ست و بر تمام آن بخط قدیم
علم طلسمات و سحر و طب و کیمیا وغیره کنده ست که اکنون اصلا بفهم کسی نمی آید و بر دیوار تصاویر
عقاب از سنگ تراشیده اند و منقار آنها باز داشته اند هر قدر سنگ ریزه در گلوی شان بریزند
فرو می رود و بیرون شان اصلا پیدا نمی شود معلوم نیست که بکجا می رود و بالای قد تصویر کرکس
بزرگ ست که پنج پایه را بپنجه گرفته جناب امیر از روی آن شکل تاریخ بنای او چنین فرموده
بنی الهرمان النسر فی السرطان اهل نجوم گویند که ازین رو ظاهر می شود که این مکان تقریبا
پنج هزار سال پیشتر از حضرت آدم در زمانه جنیان بنا شده ست چه حالا النسر در برج جدی ست و نسر
در دو هزار سال یک برج طی میکند و عجب آنکه در زمانه یکی از خلفای بنی العباس بحکم خلیفه

[illegible]

ا احت آن لشکر بزرگ باشند بزرگترین همه آت میدان ست درین میدان از ابنیهٔ قدیمه
یک ستون از یک پاره سنگ مربع بسیار بلند و ستون دیگر از مس ست که بران تصویر دو مار
بزرگ گویا با هم می جنگند ساخته اند در دولت اسلام سرماران شکسته شد باقی موجود گویند
حکمای یونان برای طرد افاعی این طلسم ساخته بودند و عمود ثالث اسطوانی الشکل
وضع ماران
شنبرلی تاش نام نیز دران میدان قائم ست در قرب این میدان ته خانهٔ عظیم ساختهٔ زمانهٔ پیشین ست
دران یکهزار و یک ستون از یک یک پاره سنگ بسیار جسیم ست و از اماکن قابل الذکر
قصور شامخهٔ قیصریست در جهت شرقی در دولت دیوان مجلس صدر اعظم و یک مکان مخصوص
محلهای بلند
برای نشست سلطان و قریب آن محلسرای سلطان محمد فاتح که بران فصیل محکم کشیده ست
هشت دروازه دارد بطرف شهر و سمت دریا درازی این قصر شش هزار گز و درین مکان
باغ دلکشا و بعض جانوران وحشی هم هستند و جانب دریا کاخ فراخ گل خانه نام بسیار مکلف
و مزین ست و متصلش باب همایون روبروی باب میدان وسیع و قبهٔ بزرگ ساختهٔ زمانهٔ
قسطنطین کبیر و سلاح خانهٔ قدیم و دیگر اشیا و اسباب باز ساحت دیگر ست دران دیوانخانهٔ بزرگ
و صفوف سرو تا جائی که دیوانخانهٔ دیگر بناست در و دیوار این دیوانخانه از سنگ رخام
منقوش بنقوش عجیب و غریب از طلای احمر و قریب آن قصر دیگر ست دران اورنگ مرصع
سلطان زیر قبهٔ عالی از حجر رخام بکمال تزک و احتشام نهاده ست و متصل این عمارت
شبستان شاهی و حمام سلطان سلیم ثانی که دران سی و دو حجره واقع ست و بفاصلهٔ کم از انجا
بیت کبیر خزانهٔ عامره و دار الضرب و کتب خانه و مالخانهٔ وقف و دیگر بیوت و کارخانهای
سلطنت واقع اند که تفصیل هر یک موجب طول می شود و درین شهر بازارهای کلان اند
اشهر و افخر آن بازار بازرستان ست عمارتش سنگین و متین خوش آیین سراپا تزیین ابوابش
بر وقت مقرر بسته و کشاده می شود در انجا سوداگران مالدار می باشند و اسلحهٔ قیمتی و لباسهای
فاخر می فروشند بیشتر ازان بازار قلیقچی بسیار خوب و مرغوب ست دران دو صد دکان [illegible]

[illegible]

از تمام کشور خود نوشت و بسیار کارپردازان سلطنت را که تنبل (کاهل) و خائن بودند معزول کرد و مردمان
کارگزار سلیقه شعار را منصوب و اجازهٔ بنادر را از نصاری موقوف ساخت و با نتظام مالی و ملکی
بذل همت نمود و در ترتیب و تهذیب افواج جنگی و جهازات و اسباب و آلات جنگ بذل مصروف شد
و تار برقی و راه آهنی برای رفتن عرادهٔ ریل و دیگر صنائع را رائج کرد بادشاه ایران ناصرالدین شاه
رسم اتحاد مرسوم نمود و سیر و سفر در ملک خود اختیار ساخت سال گذشته تا مصر و اسکندریه
آمده مراجعت فرمود زنان برادر خود عبدالمجید خان را بعد ایام عدت مطلق العنان کرد و اجازت
داد که مطابق شرع از هر کس خواهند نکاح نمایند و خود نیز از صحبت زنان بجز کدبانوی خود
اجتنابی دارد تا دم تحریر این کتاب در کنف حمایت آلهی بعافیت مقرونست ایزد تعالی بنصرت
و ایمان بر دشمنان اسلام مظفر و منصور دارد

خاتمه در احوال شهر روم و مصر قاهره و مدخل و مخارج یکساله از زمانه سلطان عبدالمجید خان مشتمل بر سه کیفیت

کیفیت اول قسطنطنیه معروف باسلام بول و استنبول در زمانه سالفه بزنسیه نام داشت که بانی
او بزنس بادشاه دوازده صد سال پیشتر از حضرت عیسیٰ بود بر خلیج بحر اسود واقعست سمت شمال تو برتو
سه فصیل قدیم دارد که فی زماننا اکثرش منهدم شده و از بقیه جهات دریاست هوایش کثیر الاختلاف
در فصل شتا اکثر باران می بارد و این موسم تا مدت دراز می ماند و در خریف بادهای جنوبی بسیار
بسیار مسلط میباشد ازین رو امراض شتّی حادث می شود و اعدل فصول آن ربیع و صیف است
بارها این شهر از دست برد شاهان خراب گردید هرگاه قسطنطین اکبر شاه روم شد در ۳۳۰ مسیحی تجدید
خویش ساخته بنام خود موسوم کرد آبادی او همسر شهر رومیه گشت باز در ۵۵۸ مسیحی از صدمهٔ زلزله
خراب شد بار دیگر بهتر از اول آبادان گردید و چند مرتبه تتر و اعجام و اهل بلغار و غیره برین شهر
جنگها کردند تا که در ۸۵۷ هجری برابر ۱۴۵۳ مسیحی سلطان محمد فتح نموده دار السلطنة اسلام کرد
و اکنون این شهر بزرگ باعتبار وضع بچار قسم منقسم است که نام مجموع آن قسطنطنیه است قسم اول
خاص اسلام بول مشتمل است بر مکانات بزرگ و قشلاقهای وسیع و بازارهای کلان و مساجد

اعراب از حمیت جبلی بر آشفتند و سفیر و تابعین او را کشتند جهاز جنگی انگریز از بندر عدن بجده رسیده گولهای توپ زد و چند مکان را شکست داد از روی قهر و غلبه در بندر فرود آمد حکام ترک اصلا غیرت و حمیت نکردند و حمایت و رعایت انگریز نمودند و چند عرب را که مرتکب قتل نصاری شده بودند بنصاری دادند آنها مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب فریادی باسلام بول رفتند کسی ماجرای شان نشنید بلکه قید کردند و شریف محمد بن عون شریف مکه را وزرای دولت عثمانی معزول کرده باسلام بول طلب داشتند و گفتند که باشتعال این کس مردمان مکه حکم سلطان قبول نمیکنند و منع بیع و شرای عبید و جواری روا میدارند و از جمله وقائع بزرگ عهد این پادشاه آنست که در سنه ۱۸۵۶ عیسوی پادشاه روس از سلطان ناخوش شده بجنگ پیوست عمر پاشا سپهسالار روم بمقابله شتافت انگریز و فرانسیس مددگار سلطان شدند محاربه عظیم تخمینا تا سه سال گردید در کاغذ اخبار معتبر بنظر گذشت که درین جنگ پنج لک روسی و هفت لک رومی و شصت هزار فرانسیس و بست و دو هزار و چهار صد و چهل و هفت انگریز کشته شدند آخر در سنه ۱۲۷۲ هجری صلح شد و آبروی سلطان از عون قادر سبحان بجا ماند و سلطان از راه نیک نیتی عمارت مسجد نبوی و حرم محترم مدینه منوره را بصرف زر خطیر نهایت عمده و نفیس تعمیر کرده ذخیرهٔ آخرت اندوخت و در زمانه این پادشاه فیمابین نصاری و اهل اسلام دیار شام بسیار خونریزی گردید و غلبه از مسلمانان ماند و پانزدهم ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۷ هجری قدسی هنگام طلوع یک پاس روز جهان فانی را وداع کرده بعالم آخرت خرامید و در مسجد سلطان احمد برابر قبر سلطان محمود زیر زمین آرمید

بیان سی و دوم در ذکر جلوس میمنت مانوس سلطان عبد العزیز خان

بعد ارتحال عبد المجید خان ارکان دولت و اعیان سلطنت و سران سپاه و علمای با آب و جاه اتفاق نموده برادرش عبد العزیز خان را بست و نهم جولائی مطابق پانزدهم ذیحجه سنه ۱۲۷۷ هجری بر سریر قیصری نشانیدند تاریخ ولادت این پادشاه نهم ماه جولائی سنه ۱۸۳۰ عیسوی است هرگاه کلاه بر سر نهاد نخستین اعراب را که در زندان بودند رها کرد و فرامین خبر جلوس خود

تک جرام او را اسیر کردند و نزد ابراهیم بردند ابراهیم بسیار عزت و احترام نموده رخصت رفتن
قسطنطینیه داد سلطان باز فوج فراهم ساخته در سنه ۱۲۵۵ هجری برابر سنه ۱۸۳۲ مسیحی با حافظ پاشا
بر سر ابراهیم گماشت ابراهیم خبر یافته استقبال کرد در اثنای راه بیکدیگر رسیدند و بجنگ پیوستند
حافظ پاشا ابراهیم را هزیمت داده بخیمه گاه خود شتافت ابراهیم بر سر یک گریوه توپها چیده بر سپاه
شاهی آتش افشانی ساخت حافظ پاشا شکست خورد هنوز این قصه بر جا بود که ناگاه ۱۵ ماه ذی الحجة الحرام
سنه ۱۲۵۵ هجری سی و دو سال سلطنت کرده سلطان محمود دستفار شد و این خبر بعد هفت روز از انتقال او بدار السلطنت رسید

بیان سی و یکم در ذکر سلطنت سلطان عبد المجید خان پسر سلطان محمود

بعد مردن پدر بر سریر خلافت نشست و لشکر بر دمشق شام برای تادیب ابراهیم پاشا و تنبیه محمد علی پاشا
والی مصر فرستاد والی مصر از یاوری بخت مجید بصلح و اطاعت پیش آمد فتنه و فساد معدوم شد
سلطان از شاهان نصاری صلح ساخته جمله سپاه را بقاعدهٔ نصاری قانون جنگ تعلیم داد ابواب
امن و عیش مفتوح گشت و غبار فتن بآبیاری لطف آلهی فرو نشست تا اینجا خلاصهٔ ترجمه
تاریخ مصباح الساری تالیف حکیم ابراهیم افندی که در شهر بیروت سنه ۱۲۷۲ هجری مطبوع شد از
ازعنایت شهنشاه ملک قدم باتمام رسید اکنون از روی تحقیق چند سطر مختصر عباس نامنگار محرر می نماید
این پادشاه بست و سوم اپریل ماه انگریزی سنه ۱۸۲۲ عیسوی پیدا شد و دوم ماه جولائی سنه ۱۸۳۹ ع
بر تخت نشست جوان خوش ترکیب لاغر اندام طلائی رنگ بزرگ چشم بلند بینی کوسج صاف ریش بود
با شش صد زنان گلرو یاسمن بو پری خو کمند گیسو کمان ابرو شبیه حوران مینو در شبستان روز و شب
بعیش و طرب بسر می برد انگریزان در خدمتش مقرب بودند هر روز دخل در کشور روم می نمودند
اکثر اجارهٔ لنگرگاه بنادر عرب تا سر حد مصر گرفتند و در کشور سلطانی شهر بشهر کنیسهای خود بنا کردند
وکلای خود را که بلقب پادریوس معروف اند جا بجا از اسلام بول تا بندر جده مامور ساختند
ممانعت بیع کنیز و غلام بصلاح نصاری در دیار روم گردید باین امر در مکهٔ معظمه و بندر جده
نوبت جدال و قتال رسید سالی چند عرب را وکیل انگریز در بندر جده از روی اقتدا تهدید کرد

که بیست هزار فوج برای جنگ روس فرستاد ملزاو پهلوتهی کرد آخر روس قرص و طراق و ارض روم
را گرفت و صالح پاشا حاکم ارض روم بقید غنیم رفت و از آنجا حسین پاشا که در شهر شوملا با کوج
خود مقیم بود چند بار با فوج دشمن جنگید مگر حسین داد شجاعت داده از جای خود نه جنبید آخر در سنه ۱۲۴۵ هجری
ایم براتور روسی با یک صد و شصت هزار فوج بشهر ادرنه آمد و بزور گرفت سرداران قیصر سخت
مشوش شدند و ایلچی برای صلح فرستادند آخر سال صلح شد روس شهرهای قیصر را گذاشته
بملک خود برگشت سلطان از دست دشمنان نجات یافته متوجه آبادی ملک و آرایش و پیرایش
فوج گردید و از محمد علی پاشا خراج مصر طلب کرد محمد علی هیچ نداد و جواب نگاشت زر در خرج
لشکرکشیها صرف شد پیش من هیچ نیست درین وقت فرنسیس وقت را مساعد یافته
بعض جزائر غربی گرفت طاهر پاشا برای استخلاص روان شد و بی نیل مرام عود کرد و در سنه ۱۲۴۶ هجری
برابر سنه ۱۸۳۱ مسیحی وقتیکه سلطان در تسکین فتن خانگی و در اصلاح لشکر و دیگر امور سلطنت مصروف
بود محمد علی پاشا پسر خود ابراهیم پاشا را با سی هزار فوج بشهر عکه فرستاد و از راه دریا جهازات جنگی
نیز روانه کرد سلطان باستماع این حال در غضب آمده حسین پاشا را حکم انتقام داد ابراهیم قبل وصول
تشعون فوج سلطانی عکه و صیدا و بیروت را فتح کرده بدمشق شام روآورده علی پاشا والی دمشق را
شکست داده دمشق را زیر نگین خود ساخته بجانب شهر حمص شتافته از محمد پاشا والی حلب که بحکم
سلطان جهت مقابله آمده بود جنگ شروع نمود محاربه عظیم واقع شد هزارها سپاه فریقین جام
ممات نوشیدند آخر والی حلب شکست خورده برگشت و با حسین پاشا پیوست هر دو سردار بحلب
آمدند اهل حلب در بر روی ایشان بستند مجبور شده بانطاکیه رفتند ابراهیم داخل حلب شد
اهل حلب استقبال کرده ابراهیم را در شهر آوردند ابراهیم دم راست کرده بانطاکیه روان گشته از
حسین پاشا رزم آرا شد سلطان احوال دستبردهای ابراهیم دریافته رشید پاشا صدر اعظم را با لشکر
رومیل کرد ابراهیم متوجه رشید شد و در سواد شهر قونیه صف کشید تمام روز توپ و تفنگ مانند
تندر غرید وقت شب صدر بر خیام سرداران لشکر خود رفته دم صبح ترغیب محاربه کرد مردمان

ابرا

آهن جان برخیل نیگ چری که زیاده از پنجاه هزار نفر بود یورش کرد و بضرب توپ و تفنگ
باران تگرگ آتشین نمود زیاده از ده هزار مفسد بر خاک هلاک افتاد ما بقی در قشلاق رفته محصور شدند
صدر قدم جرأت و بهادری پیش نهاده در قشلاق آتش انداخت بسیار باغیان جهالت شعار سوختند
و کشته و اسیر گردیدند جثه‌های مقتولان در آت میدان جای که در زمان سالف هواخواهان
سلطانی را نیگ چری قتل نموده می‌انداختند فراهم کردند سلطان محمود علما و وکلای سلاطین را
در مجلس خود بار داده لباس خون آلود سلاطین نمود و گفت که بهای خون این سروران چیست علما
گفتند که عوض خون هر پادشاه بست و پنج هزار نیگ چری را باید کشت آنگاه برای قتل و قمع نیگ چری
فرامین سلطانی در تمام قلمرو تحریر یافت جابجا نیگ چری بقتل رسیدند و سلطان هر جا غالب آمد
سپاه بیق و نیگ چری یکدست مستاصل شدند و فقرای بکتاشی را نیز سلطان خراب و تباه فرمود
آغا حسین پاشا امیر نظام یعنی سرعسکر تمام جیوش سلطانی شد و حاجی صائب افندی ناظر
عسکر و یکتا افندی منشی فوج و تمام سپاه آیین قواعد جنگ بنهج اهل فرنگ آموخت والی روام بازمدد
انگریز و فرنسیس و روس مقابله کرد عساکر سلطان بجنگ پیوست فوج اروام از هم پاشید
سیسام و مولنگ وغیره چند علاقه اروام بقبضه تقصرا مد والی اروام مهلت در محاربه خواست
ابراهیم پاشا بدون حکم رضی نشد جهازات جنگی روس و فرنسیس و انگریز رفته بر مراکب جنگی روم
ریخته بسیار جهازات را سوخت درین حادثه طائر پاشا بر کشتی سوار شده از حلقه سفن جنگی دشمنان
سلامت برآمده نزد سلطان رسیده آگاه کرد سلطان خاص و عام را اذن جهاد داد و در تیاری
جهازات و درستی قلاع کوشیده جلد بست و چار جهاز نو بسیار بزرگ تیار نمود هنوز سامان حرب
تمام و کمال فراهم نشده بود که مسکوب با صد هزار فوج متوجه ملک روم گشت محمد سلیم پاشا
و آغا حسین پاشا برای مقابله برآمدند و در نواحی شهر طونا مصاف کرده مغلوب گردیدند وکلای
نصاری در خانه احمد پاشا جمع آمده در باب صلح حرف زدند مگر سلطان رضی نشد مسکوب قدم
پیشتر نهاد محمد سلیم پاشا موقوف و عزت پاشا مامور شد و بنام محمد علی پاشا والی مصر فرمان رفت

یکسر جلاهی و ملاعب مصروف و بتازی و عصیان مالوف گشتند سندهای معاش خویش بدست
کسان تنبل و نالایق فروختند خانهای آبا و اعزاز و اقبال خود از دست خود سوختند بوقوع این
امور قبیح فتورهای صریح راه یافت حشمت و اقبال از ایشان رو برتافت حرارت شجاعت را از
ابدان و قلوب خود با زائل کردند و از کسب فنون سپاهگری سرتاسر جاهل و کاهل شدند هرگاه
دشمنان ما ضعف و بی مغزی سپاه ما مشاهده ساختند فرصت غنیمت شمرده از راه جسارت دست
تطاول دراز کرده بر کشور ما تاختند پس ای سپاه از این غفلت هوشیار شوید و بحال اصلی خویش
و روش پیش باز گردید تا بر ملک خود حصار محکم از لشکر جرار کشیم و دشمنان بدین را از دم
قلیج آبدار گذرانیم آید و آن از واجبات است که صنائع و اختراعات قواعد جنگ و طریق استعمال آلات
توپ و تفنگ که فرنگیان آن چیره دستیها میکنند بوجه احسن فرا گرفته بالادست باشیم و سرمایه
دشمنان را در میدان کارزار بصد چابکدستی و حکمت عملی برسم و آیین دشمنان دین که برای ما پدید
نموده ایجاد کرده اند تا پیشتر ظهور این امر بدون آموختن و ممارست نمودن و تعلیم گرفتن صناعت دشمن
از عقل بعید است پس همت کنید و بیاموزید که برای نصرت این کار اختیار کردن حکم خدا و رسول
مجید است اینکه عزم من برای نظام فوج قواعد دان معطوف گشته است از الهامات الهی است برای
اتمام فرض دین و وجود قوت سلطنت و باز گرفتن آنچه از ملک اسلام رفته است والسلام علی
من اتبع الهدی و سلک مسلک النبی المجتبی بعد شنیدن این فرمان بلاغت عنوان جمله حاضرین
او امر را بقبول و باز گرده نیک جری مردمان چیده در عسکر نظام شمول کردند بعد چند روز بعادت خود
نکث عهد نمودند و بر خانه صدر اعظم محمد سلیم پاشا و نجیب افندی و محمد علی پاشا هجوم آوردند و در کوچه
و بازار آوازه انداختند که امروز علما و افسران شاهی و کسانیکه موجد و مربی فوج جدید اند قتل
خواهند شد در تمام شهر قتل و نهب و حرق بیوت عام گردید صدر اعظم بسلطان خبر کرد و توپچیان
و نوکران مطیع را بر در دولت جمع ساخت سلطان سنجق شریف یعنی علم خاصه خود را حواله شیخ الاسلام
قاضی زاده طاهر افندی نمود صدر بکمال دلاوری با توپهای آتش فشان و شرذمه از سپاه

جنگی حکم فرمود مصطفی خان که در زندان بود خفیه با مرای نیک چری نوشت که محمود را بکشید و مرا شاه
کنید این خط در دست یکی از علما افتاد فضلای دانشمند نزد شیخ الاسلام جمع شدند و باهم مشورت
کردند حاجی منیب افندی قاضی اسلامبول بصلاح علما نزد سلطان رفت و خبر کرده اجازت
قتل مصطفی خان طلب ساخت محمود قبول نکرد و گفت که من چگونه حکم کشتن دهم در حالیکه بر
منع اراده اش قادرم منیب افندی اصرار بلیغ نمود و گفت که در خبر است اذا اجتمع الخلیفتان
فاقتلوا احدهما سلطان این حرف شنیده رو گردانید و هیچ جواب نداد منیب گفت سکوت
عین رضاست و بستانجی باشی را اشاره کرد که مصطفی را قتل کنید بستانجی در خانهٔ مصطفی رفت
مصطفی در انبار فرش که یکسو افتاده بود نهان شد بستانجی بعد تفحص یافته سر از تن جدا کرد
و علما هرگاه دیدند که منیب را دیر شد با سرداران نیک چری بحضور محمود آمدند تا یک زبان باره
قتل مصطفی سعی کنند ناگاه نعش مصطفی را بنظر محمود آورد شاه چشم پر آب کرد و فرمود که امروز
از واقعهٔ برادر من در قلق و اندوه گرفتارم علما بدعای طول عمر و ترقی اقبال رطب اللسان شدند
و تعزیت کردند و تسلی دادند و هم درین سال مشکوب و کشور روم را مدد و چند شهر و قلعه را بتصرف
خود آورد و در سنه ۱۲۲۶ هجری سلیمان پاشا حاکم بغداد باغی شد سلطان بالشکر آراسته خالد افندی را
روانه کرد خالد سلیمان را قتل نمود و براین منوال در تمام این سال بسیار کشت و خون شد که
شرح آن باعث اطومار می‌باید منجمله آن عبدالله بن سعود وهابی در زمین نجد و تهامه و بلاد عرب فساد عظیم
انگیخت برای تادیب نام محمد علی پاشا والی مصر حکم شد محمد علی ترسم پاشا پسر خود را با فوج ترکان خونخوار
بر سر پسر سعود گماشت ترسم کارهای رستمانه کرد و پسر سعود را گرفتار ساخته نزد پدر خود آورد محمد علی
باسلامبول فرستاد سلطان روبروی خلائق گردن زد و بسبب کبر سن و ضعف بدن یوسف پاشا
را از سرانجام عهدهٔ وزارت معاف داشته احمد پاشا را مامور نمود احمد با سپاه دلاور شهر و شجک
که روس گرفته بود شتافته بعد حرب صعب فتح کرد و تا چند منزل تعاقب نموده بسیار روسیان را بیجان
کرد و در سنه ۱۲۲۷ هجری با روس و روم صلح شده و در سنه ۱۲۲۹ هجری والی سرب سر بفساد برداشت رجب پاشا

در قشلاق نیگ چری زدند و آوازه انداختند که صدر اعظم در اسکودار رفته لشکر برای مقابلهٔ نیگ چری می آرد
نیگ چری ازین خبر سخت متوحش شدند مس پاشا تسکین مادهٔ فساد می خواست مگر قاضی پاشا
که دشمن جانی نیگ چری بود بجدال و قتال مصروف گردید نخستین سلطان می خواست که آب تدبیر
آتش فتنه فرو نشیند ناگاه هرگاه ملاحظه کرد که جوق جوق سپاه نیگ چری طرف قصر می آید حکم
بدفع اعدا داد قاضی پاشا با چهار هزار سپاه و چهار ضرب توپ برآمده اعدا را از قرب و جوار خانه
صدر اعظم که نیگ چری در آتش زده بودند دور کرد و فوج خود را سه بهره ساخت یک گروه را
در آب میدان گذاشت و دیگر را حکم فرمود که در شوارع هر کجا نیگ چری را یابند بکشند و سومی را
با خود گرفت نیگ چری نیز جا بجا در بیوت شهر آتش انداختند و هر سو بقتال و غارت پرداختند
خلق کثیر تلخ آبهٔ ممات چشید سلطان از مکان بلند این همه بیدادی دید در مکان صدر اقسام
اسلحه و باروت و زر و مال بسیار بود و خانه وسعت بسیار داشت دشمنان در چند گوشک او
آتش انداخته بودند صدر در خانهٔ سنگین که در انجا توخانه اش می ماند با همدمان و رفیقان معدود
(interlinear: همه بیک بار)
بکمال دلاوری نشسته در بادلیچهای خم دو کمانهای زنبوری و زنبورکهای دغستانی ساخته بر کرده
آنها به بر اعدا از چستی و چابکی می زد که گویا باران آتش می بارید صدها کسان کشته شد و بلوا
اندک پس پا گشتند و چون لشکر عظیم قریب صد هزار بودند باز بهیات مجموعی از چهار طرف یورش
کرده در صحن خانه رسیدند صدر دست از جان شسته آتش در صنادیق باروت انداخت آواز
هولناک شد خانه براوج هوا رفت جم غفیر نیگ چری که در انجا بودند با صدر و اتباع آن نابود
گردیدند نیگ چری چیره دست گشتند رامس پاشا و قاضی پاشا و هیچ پاشا دوستان صدر
نیز شربت شهادت نوشیدند اکثر فوج جدید کشته و پریشان شد سلطان چون این حال دید
در مآل کار خویش متفکر گردید و در دلاسا و دلبری نیگ چری کوشید بهزار لجاجت و سماجت
رام کرده یوسف پاشا را خلعت وزارت بخشید باین صورت غبار فساد فرو نشست و این
واقعهٔ دردناک در سنه ۱۲۲۳ هجری رو داد بعد ازان سلطان محمود در سنه ۱۲۲۴ هجری برای افزونی فوج و سلطان

[illegible]

ورنه شکسته می آییم و گردن شماها می زنیم درین تکرار خبر دادند که سلطان مصطفی خبر کرد سلطان برگشتی سوار شده
از راه دریا بشهر آمده سلیم خان را کشته در چار سو انداخت و باز برای بریدن سر محمود خان نوکران خود را
گفت بیرقدار در شکسته در شهر در آمد و متوجه قصر قیصری شد تا سلیم خان را بشاهی بر دارد ناگاه نعش سلیم
در راه افتاده یافت ای ای گفته از اسپ بر زمین افتاد و نعش را در بغل کشیده زار زار گریستن گرفت
سید علی رسیده بیرقدار را آواز داد که این وقت ماتم و گریه نیست زود برخیز و تدارک کن و از دشمنان عوض گیر
و محمود خان را دریاب مبادا که او هم کشته شود و دودمان آل عثمان بی چراغ گردد بیرقدار فوراً بر جست
و بر توسن نشست و پاشنه کوب زود تراز باد صرصر در محلسرای قیصر رسید مردمان مصطفی خان برای
قتل محمود خان در خانه او در آمده بودند و محمود زخم خفیف برداشته در زینه بسته بالای بام بکمال یاس
و هراس هر سو نگاه میگرد قورچیان بیرقدار نردبان چوبی برابر دیوار قائم کرده محمود را گرفته نزد
بیرقدار آوردند بیرقدار دست محمود بوسیده بر تخت سلطانی متمکن کرد و مصطفی را فی الفور گرفتار ساخت و در قید خانه فرستاد

بیان سی ام (۳۰) در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی پسر سلطان عبد الحمید

هرگاه محمود شاه شد بدستور سلاطین ماضی عثمانلو در مسجد ایوب رفته شمشیر در کمر بست بیرقدار وزیر اعظم
گشت و اکثر سرداران یاغی و قاتلان سلیم خان را کشت و از دشمنان خود انتقام گرفت و در انتظام
نظام فوج جدید مساعی جمیله بکار برد و محمود از دست خود هفده کنیز مصطفی خان را قتل کرد زیرا که
شبی در حالت نوم اراده قتل محمود کرده بودند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۹ هجری برابر سنه ۱۷۸۵ مسیحی
و جلوس در سنه ۱۲۲۳ هجری برابر سنه ۱۸۰۸ مسیحی واقع است صدر رفیع القدر از سروران نامی درباب ترتیب
عسکر جدید قواعد دان و اجرای اوامر و نواهی شاهی در قلمرو سلطان شوره نمود افسران جیش بصد قهر و طیش
باز آماده فساد شدند و دستور اعظم را بکفر منسوب کردند و بر کاغذ نوشتند که موت صدر اعلی قریب
رسیده است و آن قرطاس را بر دروازه وزیر چسپانیدند و روز دیگر بهیأت مجموعی مستعد جدال
گشتند و آتش در معسکر عسکر جدید انداختند و بر خانه بیرقدار هجوم آوردند بیرقدار محصور شد و سلطان
از فعل شنیعه سپاه مجبور راسس پاشا و قاضی پاشا تا بعان بیرقدار برای مدافعت خواستند و آتش

عداوت کلی داشت هرگاه باطیار یکدل شد از سکوت صلح نموده عزم اسلامبول کرد و شیخ افندی را نزد
چلبی مصطفی پاشا فرستاده راز خود در میان نهاد و بمواعید بزرگ با خود ساخت چلبی بخواه جواب نوشت
و برای عزل مفتی و افسران یمق شریک شد بیرقدار بالشکر خود دلشهاد رفته وارد گشت عساکر ینگی چری
از آمدن بیرقدار مشوش شدند بیرقدار از بیرون پیام فرستاد که من برای مدد شما آمده ام از من سلطان رشید
ینگی چری تشویش از دل دور کردند بیرقدار بیرون شهر خیمه زد و از سرداران ینگی چری گفت که با روس
صلح کردم شما روانه قسطنطنیه شوید و فوج معقول بسرکردگی حاجی علی آغا بر سائر قلاع بوغاز و حصون
خلیج قسطنطنیه روانه کرد تا در شهار ار دست خود آورده تدبیر قتل قبقچی کند حاجی علی مرد مدبّر بود باسانی
کامیاب شده در اسلامبول نوکران قبقچی را با خود آمیخته وقت شب با چار نفر بخانه قبقچی رفت و شب
در خوابگاه او خزید قبقچی بیدار شد و گفت کیستی و بی اجازت چگونه آمدی آغا علی گفت ای بدذات
آمده ام تا ترا بکشم و انتقام کشم قبقچی خود را در پنجه اجل اسیر یافته گفت که مرا مهلت ده تا دو رکعت
نماز خوانم آغا علی گفت ای مفسد این وقت نماز نیست و بیک خنجر آبدار شکم قبقچی درید و سر از تن برید
و در جماعت خود باز گشت و با یاران خویش پیوست و سر قبقچی را پیش بیرقدار فرستاد وارثان قبقچی
ازین حادثه آگاه شدند گریبان دریده خاک بر سر ریخته سینه کوبان و اویلاه گویان نزد سپاه یمق
رفتند و فریاد کردند و مدد خواستند و گفتند که زود تدارک کنید ورنه دست از جان و مال خود باید برداریم
سپاه یمق بجنگ آغا برخاستند خبر بسلطان رسید شاه متحیر گردید و بیرقدار همینکه سر قبقچی مشاهده کرد
بسرعت سیر قمر در سواد اسلامبول آمد و از سلطان موقوفی تنخواه فوج یمق و عزل عطاءالله افندی
و عفو قصور خود خواست سلطان عاجز آمده قبول کرد و بملاقات بیرقدار بیرون شهر آمده فرمود
که عسکر را بمعسکر برگردانید بعده سوار شده بهت سیر و تماشا بباغ سلطانی رفت بیرقدار از صدر اعظم
طیار پاشا گفت که آنچه من گویم قبول کن و در هر حال شریک باش صدر اندک تامل کرد بیرقدار
خشم گرفته صدر را قید کرده فی الفور با سپاه رزم خواه رو بجانب شهر نهاد دربان در ببست بیرقدار
از راه غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بی حکم شد فرمان سلطان سلیم خان است در زود بگشا

[illegible]

نوه را فدای پای سلطان کردم مرا بسیار بید که فتنه تسکین یابد و من شربت شهادت نوشم [illegible]
چشم نمناک و سینه چاک چاک جلاد را اشاره کرد جلاد بستانچی را قتل کرده از بالای بام در مجمع باغیان
انداخت سنگ دلان نعش او را برداشته برابر جبهای سرداران مقتول انداختند و شادی ساختند
من بعد موسی پاشا و مفتی عطاالله افندی شیخ الاسلام که شامل باغیان بودند با سرداران یمق
و ینگچری باهم گفتند که چگونه می شود که این پادشاه بر تخت ماند حال آنکه با مایان دشمن ست
و در دل کینها دارد هر گاه قدرت خواهد یافت عوض خواهد گرفت عزل این پادشاه از واجبات
می نماید قبقچی فی الفور در آت میدان رفته از انگشت نعش سرداران نموده با آواز بلند از سپاه مخاطب شد
که ای گروه دشمنان شما قتل شدند اکنون تسکین یافتید یا نه و سلطان از ما برای موقوفی فوج
جدید نیز وعده فرموده است پس چه جای خطر و اندیشه است و آهسته بر زبان آورد که این پادشاه
دشمن مایان است گاهی راضی نخواهد بود درین باب فتوی از مفتی طلب کنید سپاه از مفتی گفتند که
پادشاهی که خلاف قرآن عامل باشد شاهی او درست ست یا نه مفتی جواب داد که هرگز درست نیست
قبقچی از جواب شرعی به سپاه اعلام داد سپاه یک زبان گفتند که پادشاه بی دین را از تخت بردارید
و مصطفی را از محبس بر آورده بر تخت نشانید مفتی در باطن شاد شد و بظاهر بسیار تاسف کرد که
سلطان خود را فراموش کرد که من امیر المومنین ام و شرف اسلام را تصور نساخت و سپاه اسلام را
لباس کفار پوشانیده بانصاری همشکل کرد آخر بقهر الهی گرفتار گشته خود را در بلا انداخت لشکر
و کشور ازین واقعه مضطر و من قرین اندوه خسته جگر بر حال زبون سلطان مرثیه می خوانم قبقچی
بمفتی خطاب کرد که شما در قصر بروید و بی جدال و قتال منصوب و معزول کنید تا نار فتنه منطفی شود
مفتی محزون و سرنگون برابر تخت رفت و گفت ای سلطان من تا بارها نصیحت کردم و تسکین
هیجان مادهٔ نزاع سپاه اسلام خواستم مگر فائده نکرد اکنون قشون ینگچری مصطفی پسر عم شما را سلطان
کردند از تقدیر الله محل تفاوت نیست سلطان کلام مفتی شنیده هیچ جواب نداد و از تخت فرود آمد
و بمکان قدیم خود که بیست و هشت سال آنجا در گوشه بسر برده بود تن تنها شتافت و در اثنای راه

تنفسی نمانده تماند ناگاه روسیان بعهد شکنی عمل نمودند لشکر قیصر این واقعه شنیده مثل دریا بکمال غضب موج زده آهنگ
رفتن برای انتقام خواست لیکن در همان چند روز شهور سنه ۱۲۲۱ هجری شاه انگریز و پروشیا در میان افتاده
صلح کنانیدند یوسف پاشا از عهده وزارت موقوف شد و محمد پاشا که پیر هشتاد و شش ساله بود منصوب گشت
و کاترینا ملکه روس بمقر اصلی خود شتافت من بعد بوناپارت شاه فرانسیس از انگریزان جنگیده سخت زبون
گردید با سلطان سلسله محبت مستحکم ساخت سلطان سلیم قواعد جنگ مخترعه نصاری پسند کرده
خواست که لشکر خود را تعلیم کند لهذا بعضی کسان از نزد شاه فرانسیس فرستاد تا آیین قواعد سپاه
آموزند مگر سپاه ینگ چری این روش را نه پسندیدند و سر از حکم برتافتند بالجمله مسمی اورخان در
سنه ۱۲۲۲ هجری لشکر نظام که عبارت از سپاهی قواعد دانست در قسطنطنیه آراسته کرد و سلطان در فکر
استیصال ینگچری که عصیان شان از حد گذشته بود گردید چون سرداران ینگ چری آراستگی فوج جدید
بروش فرنگیان دیدند سخت پیچیدند و آشفتند و فتنه عظیم برپا کردند که شرح و بسط آن موجب طول کتابست
سلطان جوانان بیست و پنج ساله را نوکر گرفته هر روز در ترقی فوج نظام می کوشید دو هزار فوج
قواعد دان بر حکم مسعود آغا در قسطنطنیه مکمل شد که از ان در جنگ عکه خیلی مردانگی بوقوع آمده بود دوازده
هزار فوج نظام در شهر قرمان زیر فرمان قاضی پاشا مرتب گشت سلطان قاضی پاشا را با سپاه نظام
در اسلامبول طلب کرد قاضی از قرمان و براه نهاد شبی یک دشمن قاضی پاشا اراده قتل در خیمه آمد قاضی مرد شجاع
بود بیدار شده دشمن را قتل ساخت و متصل دار السلطنه رسید فوج ینگ چری خبر یافته در شهر شور و شغب
کردند و در چند مکان آتش زدند و در قهوه خانها و مساجد فوج فوج جمع شدند و ارکان سلطنت را
دشنامهای فحش دادند و بکفر و الحاد منسوب نمودند سلطان مجبور گشته در تشفی و تسکین ینگچری کوشید
و قاضی پاشا را فرمود که بمعسکر خود برگردد بعد این سانحه بوناپارت شخصی را که در فنون قواعد سپاه
بی نظیر بود نزد سلطان دوستانه فرستاد و نوشت که با دوست شما دوست و با دشمن دشمن ام پیوسته
معلمین ماهر فن برای تعلیم فوج بری و بحری خواهم فرستاد که انگریز و روس را از بوغاز استنبول
و نهر طونا مجال عبور و مرور نماند روس این حال دریافته بر ملک قیصر لشکر فرستاد و انگریزان که از دست

ینگ چری لفظ ترکیست ینگ
... نو چری ... لشکر ... ایشان ست
... و انگه مسلمان ... چری
... سپاهی ... در تاریخ خود
... لفظ صحیح ینگ چری ست
... لشکر نو ... نظام ... جدید
... سلطان ... شان
... نوجوان از ۱۵ سال تا
... سال تندرست
... شریف ... فوجی
... سپاه ... لقب ...
... چنان ... نام ...
... اقوام شان ...
... سبب بغاوت
... ینگ چری ... سلطان محمود
... این تقدیم
... عساکر ...
... نصاری ...
... اعلم
... عباس ظله العالی

جنگ شد آخر لشکر سلطان فتح یافته توپخانه روس گرفته بقسطنطنیه آمد و پنجم ماه ذی القعده سنه ۱۱۸۷ هجری برابر بست و یکم کانون دوم سنه ۱۷۷۴ مسیحی سلطان باجل خود قالب تهی کرد

بیان بست و هفتم در ذکر سلطنت سلطان عبد الحمید خان

این پادشاه برادر سلطان مصطفی ثالث پسر سلطان احمد سوم است ولادتش در سنه ۱۱۳۷ هجری و جلوس آن در سنه ۱۱۸۷ هجری باتفاق افتاد آدم صلح پسند بود بهیم بر سر نهاده بست و یکم ماه تموز سنه ۱۱۸۹ هجری برابر سنه ۱۷۷۴ مسیحی از پادشاهان نصاری صلح نمود زیرا که بسبب کثرت خانه جنگیهای پی در پی در سلطنت ضعف قوی یافته میشد و ملک از سرکشی سپاه و افسران تنگ تباهی پذیرفته بود من بعد حسین پاشا برای تادیب سرکشان دیار عرب فرستاد فتنات سر فرود آورد و غبار فتنه فرو نشست مگر روس و والی نمسا باهم متفق شده سر بشورش بر داشتند یوسف پاشا و علی پاشا برای مقابله شان رخصت یافتند یوسف نخستین با عساکر نمسا جنگید و قلعه شبش و غیره را مسخر نمود و شاهین علی پاشا با روس بوجه معقول مقابله کرد سلطان بعد شصت و چار سال [illegible] سال فرمان روائی کرده سنه ۱۲۰۳ هجری بعالم بقا شتافت [illegible] شاه محب اهل اسلام و حلیم الطبع بود

بیان بست و هشتم در ذکر سلطنت سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث

در سنه [illegible] هجری این سلطان از عالم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود و در سنه ۱۲۰۳ هجری برابر سنه ۱۷۸۹ مسیحی بر تخت حکومت آل عثمان پا نهاد و همت خود بطرف آراستگی فوج بری و بحری گماشت در مدت قلیل یکصد و پنجاه هزار فوج آراست شاه نمسا و مسکوب برای مقابله رو برو آمدند تا دو ماه جنگهای سخت روداد چهارم ماه آب سنه ۱۷۹۱ مسیحی با سپه سالار روس صلح گشت مگر ملکه مسکوب کاترینا نام که شوهر خود بطرس سوم را کشته بر تخت نشسته بود قبول نکرد و لشکر جرار بر قلعه اسمعیل فرستاد در قلعه سی هزار فوج رومی بود و میکه فوج روس بر قلعه یورش کرد آنقدر از توپ و تفنگ و سیان کشته شدند که خندق قلعه از جثهای مقتولان پر شد چون سپاه روسی بیشمار بود بر فصیل قلعه صعود نمودند سه روز و شب آنقدر اندرون قلعه جنگ گردید که زمین قلعه از خون گل شد زن و بچه قلعه گیان هم داد مردانگی دادند و جمله کشته شدند بجز یک کس که از این معرکه هولناک برای اطلاع روانه قسطنطنیه شده بود

مقرر فرمود و همچنین با مسکوب باین شرط صلح کرد که جهازات او در بحر اسود نیاید و شهرهای قیصر که سابق
مسکوب گرفته است باز سپارد و قلعه ازوف را از دست خود منهدم سازد و مثل سائر نصاری صرف
برای تجارت در کشور روم آمد و رفت دارد و این قرار و مدار فیمابین وکلای هر دو سلطنت در شهر
بلغراد استحکام گرفت و باشاه نمسا نیز چند مرتبه جنگیده مصالحه ساخت و فرنسیس را نیز برای بیست و هفت
سال صلح نامه نوشته داد و بیستم ماه کانون دوم سنه ۱۷۴۰ مسیحی باشاه سوید نیز را آشتی نمود و در سنه ۱۷۴۶ مسیحی
محمد بن عبد الوهاب و امیر سعود در عرب فتنه عظیم برپا کردند و در حرمین شریفین فساد ها نمودند که شرح و بیان آن در علحده
کتاب می باید سلطان محمود مریض شده بیست و دوم ماه صفر سنه ۱۱۶۸ هجری جامه گذاشت و بعالم عقبی شتافت
ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۰۸ هجری بود باین حساب پنجاه و هشت سال ایام زندگانی محمود می شود

بیان بیست و پنجم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در سنه ۱۱۱۲ هجری بوجود آمد و در مجلس بزرگ شد
و در سنه ۱۱۶۸ هجری بر وساده سلطانی قدم نهاد مرد عزلت پسند بود سعید افندی را وزیر کرد و از افسران
فوج ترسید که مبادا اولاد سلطان احمد خان ثالث را بپادشاهی بر دارند ازین وجه محمد و بایزید ولدهای آن
را قتل کرد در سنه ۱۱۶۹ هجری خانه صدر اعظم و اماکن دو ثلث شهر قسطنطنیه تا قرب ایاصوفیه از آتش
سوخت و در سنه ۱۱۷۱ هجری سعید افندی را موقوف کرده محمد راغب پاشا را وزیر ساخت و در همان ایام
پانزدهم ماه صفر سنه ۱۱۷۱ هجری سه سال سلطنت کرده جامع عثمانی را که محمود اول بنا نهاده بود تمام نموده انتقال کرد

بیان بیست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی مالک تخت و دیهیم گشته با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان بست
این دستور مرد ذی شعور بود اراده جهاد داشت مگر زود انتقال کرد بجای او حمزه پاشا وزیر شد بعد شش ماه
موقوف گردیده مصطفی پاشا باوج وزارت ترقی کرد و بعد یک سال و شش ماه از اوج اعتبار افتاده
محسن زاده محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه موقوف شده سلحدار ما هر حمزه پاشا بدرجه وزارت رسید
بعد چهل روز موقوف گردید علی پاشا وزیر شد و درین مدت عزل و نصب تا سنه ۱۱۸۳ هجری چند بار با مسکو

آورد عثمان بغایت ممنون شده زرخطیر بخشید و در سنه ۱۱۳۳ مسیحی طوبال عثمان پاشا برای مقابله
عجم لشکر گرفته از استنبول برآمد و در سواد بغداد لشکر طهماسپ ثانی والی عجم را هزیمت داد
و تا کردستان شتافته برگشت باز سلطان محمود احمد پاشا و عارف پاشا و ابراهیم پاشا
و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای آراسته با یران فرستاد پاشایان بر کرمانشاه و سنا اردلان
و همدان وغیره استیلا یافتند طهماسپ ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد
فوج روم بیشتر قدم نهاده کاشان را تاراج کرد طهماسپ ثانی ایلچی برای صلح نزد احمد پاشا
فرستاد نادرشاه که آنوقت حاکم سیستان بود طهماسپ ثانی را از تخت برداشته پسرش عباس ثالث
را برای نام برادرنگ متمکن کرده بقیصر نوشت که هر قدر از بلدان ایران در قبضهٔ شما آمده است
ازان دست بردارید ورنه اینک از من بجنگید و قبل از وصول جواب با فشون ایران
متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را ته و بالا کرد و دجله را عبور کرده بغداد را محاصره نمود قیصر توپال
عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج گسیل کرد تا در خبر آمدن فوج روم دریافته ششم ماه صفر
سنه ۱۱۴۶ هجری کنارهٔ دریای دجله صف آرا شد نُه ساعت فیما بین جنگ بزرگ گردید آخر
نسیم ظفر بر پرچم رایات رومی وزید نادر فرار کرد محاصرهٔ بغداد مرتفع گشت خبر نصرت بقیصر رسید
سه روز در قسطنطنیه چراغان روشن شدند و در قصر قیصر نهایت مسرت ماند نادرشاه فوج
جمع ساخته بعد سه ماه باز مقابلهٔ عسکر رومی اختیار کرد در محاربهٔ اول و دوم غلبه از طرفین
سپاه روم ماند و در مصاف سوم شکست فاحش بر فوج روم افتاد و توپال پاشا سر میدان
کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تأسف کرده علی پاشا را برای مقابلهٔ نادر تجویز کرد
باز اسمعیل پاشا را انتخاب نمود پس آن محمد پاشا را گماشت و در همین تردد ششم صفر
سنه ۱۱۴۹ هجری با مسکوب هم محاربه دست داد نادرشاه پی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار
پس پا ساخته تا شهر کرکوک کوس فتح نواخته نهیب بسالت خود در قلوب انداخته سلطان محمود
بجز صلح چاره ندیده آشتی نمود و سرحد روم و ایران جائیکه در زمان سلطان مراد چهارم بود

[illegible]

فوج شاهی برا کثر بلاد و جزائر بنادر نه استیلا یافت والی نمسا عهد شکنی کرده با جیش قیصر مصاف کرد
علی پاشا کشته شد فوج شکست خورد تکلیل پاشا والی بغداد خلعت وزارت پوشیده از قسطنطنیه
برآمده بشهر ادرنه رفته از انجا بمدینه بلغراد شتافته از سپاه نمسا جنگیده هزیمت یافت ازین سبب
معزول گشت باز محمد پاشا وزیر شده بعد هشت ماه موقوف گردیده داماد ابراهیم پاشا بمنصب
وزارت رسیده بست و یکم ماه تموز ۱۷۱۸ مسیحی با والی نمسا صلح کرد در عهد سلطنت احمد خان
یکصد و چهل مرتبه در قسطنطنیه آتش افتاد و بسیار اماکن خاک سیاه شدند و با مسکوب و والی
بولونیا صلح رو داد و لشکر رومی بملک عجم رو آورد و تا نهاوند و تبریز رسید شاه عجم پیام صلح فرستاد
سلطان قبول کرد بشرطیکه شاه ایران از بلاد روم انچه گرفته است باز سپارد هنوز این گفتگو طی
نشده بود که شاه ایران مرد و پسرش طهماسپ ثانی بر تخت کیانی نشست نادرشاه سپه سالار
ایران بر تبریز امده از فوج روم صف آرا شده سپاه روم را شکست داد سلطان سامان
لشکر دیگر برای ایران کرد ناگاه در فوج قیصر فساد برپا گشت ابراهیم پاشا بقتل رسید و در
ماه محرم سنه ۱۱۳۳ هجری سپاه خیره سر احمد خان را از تخت بر داشتند و محمود را بر سریر خلافت متمکن نمودند

بیان بست و چهارم در ذکر سلطنت سلطان محمود اول

حینیکه محمود در ساعت مسعود بر چار بالش قیصری اجلاس نمود بلوای عظیم در سپاه بود قریب
شش هزار سپاهی و چند پاشا درین فتنه راه فنا پیمودند آخر ابراهیم پاشا والی حلب وزیر شد
و بعضی سرکشان را قتل کرد و برخی را معزول ساخت و بعد چند روز خود هم از اوج وزارت
افتاد عثمان پاشا وزیر گشته براه دریا بمصر روان شد جهازات جنگی شاه اسپین حمله نمودند و مراکب
قیصری را درهم و برهم کردند و از سر غلبه گرفتار کرده بشهر مالطه بردند هرگاه بلنگرگاه مالطه آمدند
مردمان شهر برای تفرج رسیدند شخصی فرنسیس اکرنود نام که در مالطه می بود بر جهازات قیصر
سیرکنان گذر کرد و در یک گوشه عثمان پاشا را بی توشه مجروح یافت حکام اسپین را تی مشتی زر
داده عثمان را گرفت و بخانه خود آورد و علاج کرد هرگاه صحت یافت بمصر برد از انجا بقسطنطنیه

رنگ نشان دگرگون بیده احمد خان برادر خود را از تخت و تاج سپرده ترک سلطنت کرده جان خود را از اعدا محفوظا نمود

بیان بست و سوم در ذکر سلطنت احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع

سلطان احمد وقت جلوس جوان سی ساله بود سران سپاه خود سر فیض الله افندی شیخ الاسلام
را قتل کردند شاه دم نزد هرگاه صاحب اختیار شد بعضی مفسدین را کشت و برخی را معزول نمود
و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نموده ناکاره یافته موقوف ساخت آخر علی پاشا را مستقل وزیر کرد
و در سنه ۱۱۱۵ هجری با نصاری جهاد نموده مغلوب ساخت و در سنه ۱۱۲۱ هجری در میان شاهان نصاری
سخت جدال گردید پطرس شاه مسکوب بر کارلوس شاه سوید غالب آمد کارلوس به درگاه قیصر پناه
گرفت مسکوب از الکای قیصر مزاحمت کرد محمد پاشا بحکم سلطانی برای تادیب و تنبیه نهضت نموده
بر سپاه مسکوب غالب شد و صلح کرده برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جرم محمد پاشا
از خدمت موقوف و یوسف پاشا منصوب گردید آخر در سنه ۱۷۱۲ مسیحی صلح نامه با قیصر و مسکوب
برای بست و پنج سال نوشته شد قیصر از یوسف هم ناراض گشته معزول فرموده سلیمان پاشا
را گماشت و فرمان داد که کارلوس را بملک او برساند و برای مصارف او زر را از خزانه شاهی بدهد
کارلوس ده لک روپیه طلب کرد باد عنایت شد یازده لک روپیه دیگر خواست سلیمان پاشا
برهم گشته لشکر خود را حکم کرد که کارلوس را جبرا از کشور قیصر بدر کنید آن وقت نزد کارلوس
صرف سیصد پیاده بودند با بست و شش هزار فوج روم مقابله کرد و گرفتار شد سلیمان
در قلعه رمید طاش قید ساخته بعد چندی بشهر دیموتیکا فرستاد سلطان برای خرج
کارلوس در ماهه معین کرد و سلیمان را باین تصور که بی حکم زیادتی کرد موقوف نمود و ابراهیم
پاشا را بجای او مقرر کرده بعد بست و یک روز معزول ساخته علی پاشا را مامور فرمود کارلوس
حسب الطلب همشیره خود عازم سوید گردید قیصر بعزت مرخص فرموده شش صد چاوش همراه کرد
و هشت سر اسپ با زین مرصع و قبا و شمشیر جواهر نگار عطا کرده دوازدهم ماه تشرین اول
سنه ۱۱۲۶ هجری رخصت نمود کارلوس مشکور منت قیصر شده بملک خود رفت و در سنه ۱۱۲۷ هجری

تا فرق میان مسلم و کافر عیان باشد ... بعد وزیر ... پاشا معزول و شوزلی علی پاشا والی طرابلس شام
بر خدمت وزارت منصوب گردید در ماه کانون دوم سنه ۱۶۹۵ مسیحی موافق بیست و یکم ماه جمادی الآخر
سنه ۱۱۰۶ هجری سه سال و هشت ماه سلطنت کرده بمرض استسقا احمد خان ثانی نقد زندگانی
بقابض ارواح سپرد این پادشاه مرد فاضل خوشنویس بود و بسیر و شکار و سماع نغمه انس تمام داشت

بیان بیست و دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم

این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بندگان خدا را درست نیست که در خانه‌های خود
آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام دور ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من پیوسته
با نصاری جهادی می کردند من هم مثل آبای خویش با کفار محاربه نمودن می خواهم پس ای مسلمانان
اطاعت من کنید من بعد بسر کردگی حسین پاشا جهازات جنگی برای مقاتله نصاری فرستاد
حسین پاشا در بحر ابیض بر نصاری چیره دستی نموده جزیره ساقس را گرفت و خود با لشکر روم
برآمده از والی نمسا جنگ نموده شکست فاحش داده توپخانه نصاری گرفته اکثر قلاع را منهدم
ساخته در موسم سرما بشهر ادرن اقامت نموده در اوائل گرما فوج جرار برای مدافعت والی نمسا
گذاشته با اسیران نصاری و توپخانه شان که مردانه سر میدان گرفته بود با شوکت و دبدبه تمام
داخل قسطنطنیه شد ناگاه در همان ایام خبر رسید که مسکوب یعنی روس قلعه ازوف را محاصره
کرده است سلطان برای مدافعت دشمن لشکر جرار گماشت فوج شاهی از روس جنگیده سی هزار
روسی را بسر میدان کشت و قرین ظفر برگشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه گرفته
برای محاربه والی نمسا کوچ کرد و بعد جنگ مظفر و منصور عود نمود باز خبر اجتماع فوج نمسا شنیده بذات خود
روان شد و الماس پاشا را پیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند در میان
افتاده فیمابین قیصر و والی نمسا بست و ششم ماه رجب سنه ۱۱۱۰ هجری برابر بیست و ششم
کانون دوم سنه ۱۶۹۹ مسیحی مصالحه کردند سلطان بشهر ادرنه برگشته چند روز سیر و شکار
نموده بقسطنطنیه آمد سران سپاه از صلح کردن سلطان با نصاری ناراض شده باغی شدند سلطان

[illegible]

برامد بعد حرب صعب غالب مد و کشور خود را از دست کفار گرفت و همراه کوبرلی مصطفی پاشا سپاه بر نمسا فرستاد چون خزانه تهی بود تمام آلات طلا و اوانی نقره را در دار الضرب مسکوک ساخته بصرف لشکر آورد و آخر بذات خود صد هزار سپاه گرفته بکشور دشمن درامد و بزور شمشیر چند جا گرفته بلدهٔ بلغراد را بقبضهٔ خود آورده بفتح و اقبال داخل قسطنطنیه گشته بست و ششم ماه رمضان سنه ۱۱۰۲ هجری سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمرض استسقا انتقال کرد شوق تعمیر مکانات فرح افزا و بساتین دلکشا بسیار داشت +

بیان بست و یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد رحلت سلیمان دمیکه احمد خان ثانی بر مسند سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده حکیم باشی را مقید نمودند و گفتند که اینکس آب و نان سلیمان بند کرده کشته است و احمد خان کوبرلی مصطفی پاشا را برای محاربهٔ شاه نمسا کسیل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی دلیرانه پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب بندوق بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد فوج روم هزیمت یافت مگر در همان روز با لشکر بحری بر نصاری غالب مد نصاری مغلوب شدند علی پاشا بمرتبهٔ وزارت رسید چون بدمزاج بود مردمان متنفر گشتند سلطان معزول کرده بجزیرهٔ قبرس فرستاد و حاجی علی پاشا والی حلب را وزیر کرد در سنه ۱۱۰۴ هجری ربع شهر قسطنطنیه از آفت آتش زدگی سوخت و حاجی علی از عهدهٔ خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام دستور سلطان گردید شاه نمسا فرصت یافته بلدهٔ بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام سال مذکور فوج گران از اسلامبول روان شد شاه نمسا خبر ورود عساکر قیصری دریافته ترک محاصره نمود شاه لندن و هولنڈ با قیصر و والی نمسا مصالحت کنانیدند و در ماه محرم الحرام سنه ۱۱۰۵ هجری باز در قسطنطنیه آتش افتاد نیمهٔ شهر خاک سیاه گشت مصطفی از پایهٔ وزارت افتاد و احمد پاشا بمرتبهٔ وزارت رسید این کس ممانعت کلی نمود که نصاری لباس رنگین و کفش زرد و کلاه سمور نپوشند و بر اسپ سوار نشوند رخت سیاه در بر کشند و بر خر سواری نمایند

وود و باروت ناپدید شد و هزار با آدم طرفین در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هر دو سپاه
بخیام خود برگشتند سپاه روم بسیار خسته بود خیمه و خرگاه گذاشته نیم شب خفیه برخاسته رفت
صبح نصاری خبر یافتند نهایت شاد شدند و بر خیام خالی ریختند و مال و متاع وافر بدست
آوردند و در سپاه خود قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی عتاب فرمود و از وزارت
معزول کرده ابراهیم پاشا را خلعت داد پاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن از سلطان
تمام نصاری را تحریص کرد جابجا از نصاری و اهل اسلام جنگ و جدل رو داد و بیشتر هر طرف
غلبه نصاری شد سلطان حیران شده ابراهیم پاشا را ناکاره یافته موقوف کرد و سلیمان
پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه آب سنه ۱۶۸۷ مسیحی سلیمان برای مقاتله نصاری شتافته
از میدان گریخته بقسطنطینیه برگشت سلطان خشمناک شده قتل کرد و سیاوش پاشا را منصب وزارت
بخشید تمام سال بآفات و آلام پایان امد و از قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر خراب شد
بعده سپاه ینگ چری از سلطان ناراض گردید خواستند که فتنه برپا کنند و سلطان را از تخت بر دارند
سلطان محمد برادر خود سلیمان خان ثانی را سلطنت سپرده گوشه عافیت گزید سوای اشکار امر دیگری نپسندید

بیان ستم در ذکر سلطنت سلیمان خان ثانی پسر سلطان ابراهیم

پیدایش این پادشاه سنه ۱۰۵۲ هجری و جلوس بر تخت در سنه ۱۰۹۹ هجری است بعد نشستن سلیمان سپاه خود
سیاوش پاشا را بر دهلیز خانه او قتل کردند و دیگر سیصد کس درین سانحه از جان گذشتند
فیمابین سرداران فوج بسیار جنگ و جدال شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کردند و کسی
متوجه دفع دشمن نشد القصه بعد کشته شدن سیاوش اسمعیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه
معزول گردید پس ازان تکفور مصطفی پاشا وزیر شد و در بیستم ماه ایلول سنه ۱۶۸۹ مسیحی
والی نمسا شهر بلغراد را گرفت ذو الفقار افندی برای وکالت پیش شاه نمسا رفت لیکن والی نمسا
از ایلچی گفت که و بروی من مرا سجده کن سفیر قبول نکرد ده ماه درین رد و بدل و سوال و جواب
منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر سخت برهم گشته بنفس نفیس خود برای مقابله والی نمسا

خود سر کسی را گویند
کز انچه در دلش گذرد
همان کند و بر گوید
کسی را گوش ننهاد

شمشیر با و حواله کردند و برسم سلامی توپها سر نمودند این کس بسیار چیچک وضعیف العقل جوان
بست ساله ترسنده مزاج سوای صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت با نصد و پنجاه کنیزان برهم چهره
در قفستان خود جمع کرده بعیش و عشرت نشست و زمام سلطنت بمادر خود و وزرای سلطنت سپرد
وزرای خیرخواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی برقرار داشتند در سنه ۱۰۵۵ هجری
برابر سنه ۱۶۴۵ مسیحی نصاری بامراکب قیصری دریا مزاحمت رسانیدند چارصد جهاز جنگی برای
تادیب کفار سمت جزیره مالطه از لنگرگاه قسطنطنیه روان شد و بفتح و فیروزی عود نمود
و در سنه ۱۰۵۶ هجری هم با نصاری جنگها واقع شد و از حسن تدبیر ارکان سلطنت خرابی رو نداد مگر سران سپاه
پادشاه و وزیر او احمد پاشا را در لذات جسمانی منهمک یافته شوریدند و آهنگ قتل سلطان
کردند ابراهیم فراوان زر بخشیده جان خود بسلامت برد افسران پسر هفت ماهه او را سلطان
کردند و ابراهیم را در شبستان بند ساختند بعد ده روز بعض سرداران سعی در برآوردن
ابراهیم از قید نمودند افسرانیکه مقید کرده بودند بست و هشتم ماه رجب سنه ۱۰۵۸ هجری
ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بست و نه سال و ایام سلطنتش نه سال بود

بیان نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقتول

محمد خان شیرخواره کودک هفت ماهه برای نام اورنگ آرا شد و مادر کلانش کوسم سلطان
حاکم گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند بلوای عظیم برپا نمودند در اسلام بول
اضطراب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سرا کوسم سلطان را قتل کرد از خانه او بسیار صنادیق
روپیه و اشرفی و طلا و نقره و جواهر گران بها و زیور مرصع و ظروف ذهب و فضه برآمد
و تا سنه ۱۰۶۲ هجری آتش فساد و خانه جنگی در قسطنطنیه برپا ماند که تفصیل آن بسیار است
و در سنه ۱۰۶۳ هجری تا چهل روز متواتر جابجا در کشور روم زلزله حادث شد و بسیار نقصان
مال و تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۰۶۳ هجری تا ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۶۴ هجری
فیما بین پاشایان قتل و قتال دائر گشت چند پاشایان مردند پادشاه کم سن بود کسی

خود فولاد بر سر نهاده شملهٔ شال سرخ بران بسته عنان اسپ از سلسلهٔ آهن کرده با صد هزار
سپاه تیغ گزار سمت بغداد روان شد در اثنای طریق بهرام پاشا وزیر اعظم درگذشت بجای آن
طیار پاشا خلعت وزارت یافت المختصر منزل بمنزل قطع مسافت نموده در بغداد رسید شد
متصل مقبرهٔ ابوحنیفه خیمه زد و بالشکر ایران که در بغداد بود محاربهٔ عظیم نمود طیار پاشا کشته
بجای او مصطفی پاشا تشریف وزارت پوشید آخر بعد جنگ عظیم که پنجاه هزار ایرانی دران
بی جان شدند بغداد را مسخر ساخته یکهزار عجم را زنده بدست آورده روبروی خود سر از تن
جدا کرده کوس ظفر کوفته بطمطراق تمام داخل قسطنطنیه شده بعارضهٔ بخار بر بستر رنجوری
افتاده حکم قتل ابراهیم برادر خرد خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش مراد چهارم
خبر قتلش رسانید مراد باحضار نعش فرمان فرمود حکیمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده برای
شما بسیار مضر است میسر نخواهد شد آخر در همان چند روز نهم ماه شباط ۱۶۴۰ سنه مسیحی
موافق شانزدهم ماه شوال ۱۰۴۹ سنه هجری مراد قالب تهی کرد عمر این پادشاه ۲۰ سال و ایام سلطنتش
هفده سال بود نهایت شوق سواری اسپان بادپیما داشت هشت صد اسپ عمده در اصطبل خاص او بودند

بیان هجدهم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا محبوس بود رفتند
و گفتند که برادر شما شنقار شد رخت ملوکانه در بر کرده رونق بخش اورنگ قیصری شوید
ای فوت کرده
ابراهیم بسیار ترسید و لرزید و دانست که برادرم برای دریافت مافی الضمیر من این حیله کرده است
گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهانداری کار نیست مردمان برای اطمینان او نعش مراد
باو نمودند مطمئن شده حکم دفن داد جنازهٔ مراد را مانند جنازهٔ سلاطین کیان بگورستان بردند
جمله فوج و حشم سلطنت و در حیثیت کل اسپان سواری او که بر پشت آنها زینها معکوس
کوتل
نهاده بودند همراه بودند بعد سرداران ابراهیم را از محبس برآوردند چون از روز میلاد
تا وقت جلوس بر تخت گاهی بر اسپ سوار نشده بود بر تخت روان نشانده در مسجد ایوب برده

پنجرهٔ آهن بند کرده عذاب الیم چشانیده در آتش میان آب دجله بر سر کشتی سوخت و نوی
افندی و عمر افندی وغیره اکابر را بر سر دار کشید و محمد پاشا پسر ابوبکر پاشا را بسمت خراسان فرستاده
کشت و خود شاه عباس در بغداد مدتی مقیم مانده بمقابله حافظ پاشا شتافت و شهر موصل را
گرفت حافظ پاشا چند مرتبه مقابله نموده بقسطنطنیه برگشت و سامان حرب درست کرده
باز بمقابله آمد شاه عباس بر بغداد آمده با فوج روم محاربهٔ عظیم نموده غالب آمد لشکر قیصر
شکست یافته با دل شکسته باسلام بول برگشت حافظ پاشا یک ضرب توپ که بسیار
کلان بود و سلیمان شاه نام داشت آنرا بسبب گرانی همراه بردن نتوانسته در زمین دفن کرد
شاه عباس خبر یافته برآورده باصفهان فرستاد و چند مرتبه از رومیان جنگیده فائز المرام
داخل اصفهان شده بعد چندی داعی اجل را لبیک گفت هرگاه خبر رحلت شاه عباس
بروم رسید خسرو پاشا با یک لک و پنجاه هزار سپاه روانهٔ ملک عجم شد بر ایرانیان غالب آمده
بموصل برگشت در پاشایان روم دران آن مرز و بوم فسادها برپا گردید و خلقی کثیر سر در گریبان
عدم کشید حتی در قسطنطنیه بسیار خانه جنگیها شد که تفصیل این فتنها را کتاب مبسوطی باید
امیر فخر الدین حاکم کوه لبنان با فرنسیس وغیره اتحاد پیدا کرد زیرا که از سلطان در دل خود
هراس داشت چرا که در دمشق با خسرو پاشا جنگیده بود سلطان احوال دوستی او با نصاری
دریافته بسرکردگی احمد پاشا بر سر او لشکر فرستاد لشکر سلطانی شکست خورد فیروز آغا علی
را حکم شد او مقابله امیر نموده شکست داد درین معرکه امیر علی سردار لشکر امیر فخر الدین بقتل رسید
احمد پاشا دنبال امیر گرفته او را گرفتار ساخته بحضور سلطان آورد سلطان عفو جرائم
نموده نزد خود داشت ناگاه خبر رسید که نبیرهٔ امیر شهر بیروت را تاراج کرد و احمد پاشا را
در سواد دمشق شکست داد سلطان خشمناک گشته امیر را کشت و امیر مسعود و امیر حسین
هر دو پسران امیر فخر الدین را نیز حکم گردن زدن فرمود مگر باز جان بخشی کرد و از سر خون
آنها درگذشت و در سنه ۱۶۳۴ مسیحی بست و سوم ماه شباط مراد چهارم لباس عربی پوشید

مقرر شد وبعد چند روز باغوای مفتی قزلر اغاسی سلطان او را قتل کرد و محمد پاشا را منصوب نمود
وبسبب پهلو تهی نمودن از ایفای وعده که بران صلح شده بود در سنه ۱۰۲۴ هجری برای جنگ ایران
لشکر فرستاد فوج قیصر از برف وباران زیان فراوان برداشته مرجعت ساخت باین وجه محمد پاشا
معزول وخلیل پاشا منصوب شد ودر سنه ۱۰۲۵ هجری برابر سنه ۱۶۱۶ مسیحی بارون هرمان ایلچی شاه نمسا
بقسطنطینیه آمد سلطان احمد خبر یافت که نصاری در اسلام بول باهنگ فساد بسیار اسلحه در اماکن خود
جمع کرده اند خانه تلاشی نصاری گرفت وچار سردار نصرانی را گردن زد و لشکر گران برای تسخیر
ایران فرستاد فوج رومی از قشون ایران شکست خورد سلطان احمد از غلبهٔ اهل ایران
دل تنگ شده خود عزم سفر نمود درهمان ایام که سنه ۱۰۲۶ هجری بود در عمر بست وپنج سال دوازده سال
سلطنت کرده انتقال کرد این پادشاه با زنان بسیار صحبت می داشت ودر مکه ومدینه
هرسال زر خطیر می فرستاد ومسجد بزرگ در اسلام بول که بجامع احمدی مشهور است وحوض
توپخانه بنا کردهٔ اوست ودر زمانهٔ او شرب تماکو شایع شد که در سنه ۱۶۱۵ مسیحی اهل هولنڈا آوردند

بیان پانزدهم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی پسر سلطان محمد ثالث

وقت مرگ سلطان احمد وصیت کرد که برادرم مصطفی را بر تخت نشانید زیرا که پسرم عثمان
سیزده ساله است لهذا مطابق وصیت مصطفی بر تخت نشست چون چهارده سال در زنان
مقید بود حوصلهٔ سلطنت نداشت امرا اتفاق کرده باز او را قید کردند وعثمان پسر سلطان احمد را بر اورنگ نشانیدند

بیان شانزدهم در ذکر سلطنت عثمان ثانی

عثمان بر تخت نشسته با خلیل پاشا فوج بر ایران فرستاد خلیل تا اردبیل رفته با شاه عباس
صلح نموده در سنه ۱۶۱۹ مسیحی مراجعت کرد قیصر خلیل را معزول وبجایش چلبی پاشا را منصوب
فرمود چلبی پاشا در فنون سپاه گری ماهر بود سکندر پاشا را برای جنگ از والی پولونیا
فرستاد فیما بین چند حرب صعب گردید بست هزار مردم پولونیا کشته شدند وده هزار اسیر
در اسلام بول آمدند وقتل گشتند وباآنکه روس وفرنسیس وپاپ مددگار والی پولونیا بودند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب تیغ فریدون رآء مالک افسر کیقباد فروغ کوکب عواطف شریفه جامع مناقب حمیده لطیفه
آورنگ آرای ایران طهماسپ شاه والاد و دمان مدام مورد نعم آلهی و مهبط انوار سماوی نا د
محبوب درگاه آلهی مشرف بتشریف مواهب نامتناهی سلطان البرین خاقان البحرین خادم
حرمین شریفین آنکه فراهم شده است در شخص او قوت و می و فخر و قدرت و خلافت و فطنت و عدل
و شرف و انصاف و استقامت سلطان سلیمان خان باشد با دسناجق او بر سموات و منقش باد
(جمع سنجق بمعنی نیزه)
نام سلطنتش بر الواح ابدی و در سال نهصد و هفتاد هجری ملک افریقیا را گرفت شاه اسپین
بر ملک سلیمان حمله کرد و بعضی قلاع را گرفت سلیمان یکصد و هفتاد و یک جهاز جنگی با
مصطفی پاشا برای جنگ شاه اسپین بشهر مالطا فرستاد مصطفی ظفریاب گردید و چند هزار اسیر
بحضور قیصر آورد سلیمان بعزم جهاد کمر بسته بشهر بلغرا در رسیده بسیار بلدان نصاری را فتح کرد
و در سنه ۹۷۴ هجری دمیکه قلعهٔ زیجات را محاصره کرده بود بعارضهٔ وجع مفاصل باجل موعود انتقال کرد
محمد شقلی سپه سالار موت سلیمان را مخفی داشته کوهمت چست بسته در همان چند روز قلعه را گرفت بعد بست و یک روز
از مردن سلیمان هرکاره پسرش سلیم خان از بلدهٔ بلغراد بسرعت تمام رسید وزیر با تدبیر فوج را از مردن سلطان آگاه نمود
اسمر اللون فسیح الجبهه عبوس الوجه عالی همت و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و عمرش هفتاد و چهار سال بود
(زرد رنگ — کشاده پیشانی)

بیان یازدهم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاه در سنه ۱۵۲۴ مسیحی برابر سنه ۹۲۰ هجری بوجود آمده و در سنه ۱۵۶۶ مسیحی برابر سنه ۹۷۴ هجری بر سریر سلطانی
نشسته نعش پدر را در قسطنطنیه آورده دفن کرد قوم ینگ چری سر بشورش برداشتند سلیم
بانعام و اکرام فتنه را فرونشاند ایلچی شاه ایران نامهٔ تعزیت و تهنیت با دو دانهٔ مروارید کلان
بوزن چهل درهم و یک دانه یاقوت رمانی مثل شفتالو آورد و جواب گرفته برگشت من بعد
سلیم خان با امام صنعای این مصاف نموده والی صنعا را شکست داد از وسغناسی نام یهودی
ندیم سلیم بود چون سلطان و مصاحب هر دو شراب بسیار می نوشیدند روزی یهودی
مذکور در عهد شاه زادگی سلیم بیان کرد که در جزیرهٔ قبرس شراب نهایت عمده میشود

وبه اقلعه را گرفت و بشوکت تمام بشهر بلغراد رسیده سپاه را انعام داده در سنه ۹۴۱ هجری بسمت عجم
متوجه گشته بغداد را گرفت و مقبرهٔ ابوحنیفه را از سر نو تعمیر کرد و تا شهر تبریز کوچ بکوچ رفته رو
بالکای خود نهاده داخل قسطنطنیه شده ابراهیم پاشا وزیر خود را بکدام جرم کشته خیرالدین پاشا
را خلعت وزارت داد خیرالدین در سنه ۱۵۳۴ مسیحی شهر تونس را گرفت بادشاه تونس بدو شاه
اسپین کشور خود بدست آورد و در سنه ۱۵۳۸ مسیحی سلیمان بعزم ملک گیری سوار شد و خیرالدین پاشا
را نیز با فوج دریا موج جدا رخصت کرده برای تسخیر ممالک نصاری حکم فرمود او بست و پنج جزیره
از جزائر بنادقه گرفت و سلیمان نیز بسیار شهر و قصبه و قریه را شامل ملک خود نمود که شرح آن را
کتاب دیگر می باید و در سنه ۱۵۴۷ مسیحی سلیمان بملک عجم رد آورد در اثنای راه ایلچی علاؤالدین شاه
هندوستان رسید و نامه پادشاه خود حواله کرد و بعد چند روز جواب گرفته برگشت سلیمان از
لشکر عجم دوچار شد وقت شب عثمان پاشا در دُم چند سپ زاغان را بسته در فوج ایران
سر داد از غوغای غراب ایرانیان انستند که فوج روم شب خون زد با خود ها جنگیدند و بسیار
کشته شدند سلیمان را این حیلهٔ عثمانی پسند آمد شاد شد و حکومت حلب عطا فرمود و باز آشتی
برگشت و در سنه ۱۵۵۳ مسیحی مصطفی پسر سلیمان بغاوت اختیار کرد سلیمان بقتل او فرمان داد
و در سنه ۱۵۵۶ مسیحی مسجد سلیمانیه بنا کرد و در همین سال نامهٔ شاه عجم آمد و جواب رفت و بایزید
پسر دوم سلیمان راه بغاوت بپیموده با پدر جنگیده هزیمت یافته در سنه ۹۶۰ هجری بملک عجم رفت
شاه طهماسپ صفوی خسرو ایران بسیار احترام و عزت بایزید کرد سلیمان خفیه بعضی معتمدین
خود را با نامه نزد شاه طهماسپ صفوی فرستاده نوشت که پسر مرا حواله نوکران من کنید شاه
صفوی حواله نمود آنها بایزید و چار پسر او را کشتند سلیمان از خسرو ایران کمال خشنود شده
خطی بالقاب بزرگ دوستانه نوشت و چار صد هزار دینار فرستاد القابیکه خوندکار روم
بدارای ایران و دارای ایران بخوندکار نوشت در تازی زبان باین مضمون است آسمان عظمت
مهر طلعت ماه رفعت بهرام هیبت خسرو نجابت دارا درایت مشتری سعادت مطلع صداقت

[illegible]

بیان هفتم در ذکر سلطنت ابوالمعالی سلطان محمد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مراد ثانی است ۱۴۳۰ مسیحی در شهر ادرنه پیدا شد و وقت وفات
پدر خود در شهر مغنیزیا بود خبر رحلت پدر شنیده بسرعت تمام رسیده ۸۵۵ هجری برابر ۱۴۵۱ مسیحی
بر سریر جهانداری متمکن شد قیصر قسطنطنیه نفقه برادرش مسمی ارخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود
و تهدیدگانوشت که اگر در فرستادن در ماهه‌ها توقف خواهد شد او را رها خواهم کرد بدیدن
این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده برای تسخیر قسطنطنیه کمر همت بست و در بلده ادرنه تجمع
جیوش فرمان داد و صدها توپهای اژدها پیکر که گوله آن تا یک دو میل رود در مدت قلیل ریخت
هرگاه اسباب و آلات قلعه کشائی فراهم کرد در ساعت سعد کوچ فرمود قیصر روم
ایم براطوس قسطنطین والی قسطنطنیه نیز سامان جدال و قتال مهیا ساخته ایلچیان نزد سلاطین
نصاری فرستاده امداد جست پاپ مرشد نصاری و دیگر ملوک بنی اصفر فوجها برای مدد
فرستادند محمد خان ثانی با دو لک و پنجاه هزار عسکر جرار و صدها توپهای آتش بار اول ماه
نیسان ۱۴۵۳ مسیحی متصل قسطنطنیه رسیده خیام فیروزی احتشام نصب کرده بضرب
توپهای رعد خروش زلزله در گوش ساکنان شهر انداخت و بسیار جهازات جنگی از طرف
دریا گماشته در فتحش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیمابین جنگ توپ و تفنگ
برپا بود جا بجا برج قلعه خراب شد و جا بجا فصیل سوراخ گردید بست و نهم ماه ایار ۱۴۵۳ مسیحی
برابر بستم ماه جمادی الاولی ۸۵۷ هجری فوج شاهی یورش نمود حشر عظیم برپا شد نصاری
تن بمرگ داده یکدیگر را وداع کردند و بجنگ پیوستند قسطنطین در کنیسه ایاصوفیه که حالا جامع مسجد
است بصد یاس اشک ریز رفته وداع کنیسه کرد و ابواب سور شهر را مقفل نموده کلید ها را در
دریا انداخت جنود اسلام بکمال بهادری تا فصیل رسیده از رخنها داخل شهر شدند و بقتل عام
بازوی شجاعت افراختند قسطنطین ایم براطوس رخت شاهی را از تن خود برکند تا کسی او را
نشناسد و گرفتار نکند انگاه تیغ بکف مردانه در صفوف لشکر سلطانی آمد و از دست سپاه

راشکست داده بایزید پاشا را گشت قیصر از سلطنت شهر کالی بولی را طلب کرد او نداد قیصر از
کرده خویش دلریش گردید مرادثانی خود با فوج گران روان شد هرگاه اردوی سلطانی متصل بلده
کالی بولی رسید اکثر لشکر مصطفی با سلطان مراد پیوست مصطفی دست پاچه شده از کالی بولی
گریخت بعض نوکران او در راه کشتند مرادثانی بامراد برگشت و با صد هزار فوج جرار قسطنطنیه
رسیده غنیمت بر قشون خود معاف و مباح کرد قسطنطنیه فتح نشد لیکن قیصر عاجز آمده جزیه
قبول کرد مرادثانی صلح نموده کوس مراجعت کوفت و قیصر بعد چند ماه غمگین بمقر اصلی خود شتافت
مرادثانی باز لشکر آراسته برای جهاد روان شد و از تایید الهی بسیار شهرهای کناره بحر اسود را
گرفت که تفصیلش بسیار است در بلغار لشکر جرار کشید در آن سرزمین لشکر سلطانی شکست یافت
بیست هزار سپاه شاهی ضایع شد باز مرادثانی بسرکردگی شهاب الدین پاشا هشتاد هزار فوج
برای تسخیر بلغار فرستاد والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب را با پانصد کس گرفتار کرد مرادثانی
بار سوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر او عده ده سال صلح نمود و پسر خود محمد خان را که چهارده
ساله بود بجای خود نشانده بیاد خدا گوشه نشین شد والی بلغار دریافته عهدشکنی ساخته لشکر کشید
برّ و بحر آهنگ عظیم گردید دو صد و چهل و پنج جهازات جنگی مرادثانی را در دریا آتش توپ
و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمده بسیار بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر
مرادثانی را از صومعه بر داشتند و سنجق یعنی علم خاص را در میدان افراشتند مراد با چهل هزار
سپاه مقابله دشمن کرد و عهدنامه والی بلغار را بر نوک سنان بسته مقدم نمود شاه بلغار
فوج سلطانی را هزیمت داده جلو ریز تا خیمه مرادثانی رسید مراد قصد گریز کرد سرداران
شیردل عنان اسپ گرفتند درین اثنا شاه بلغار روبرو شد مرادثانی که در فن تیراندازی
آرش وقت بود چنان تیر زد که از پشت او بدر رفت شاه بلغار بیجان شده
از پشت اسپ بر زمین افتاد قوچیان سر او را بریدند لشکر او هراسان شد
بگریخت مرادثانی بفتح و کامرانی بدار السلطنه برگشت و بر سریر حشمت و اقبال نشست
و در ۸۵۵ هجری مطابق ۱۴۵۱ مسیحی باشتیاط اجل موعود از جهان فانی انتقال نمود

[illegible]

و یراق و یرلیغ آل تمغا و خاد ... گران بها و ترکش و کمان و شمشیر مرصع و غیره داده حکم فرمود
که نعش بایزید را در محفه بآیین شاهان بکشور خود برد موسی رخصت شده جنازهٔ پدر را در شهر برصه دفن کرد

بیان پنجم در ذکر سلطنت محمد خان اول

هرگاه بایزید در قید امیر تیمور در آمد پسران او گریخته در کشور خود آمدند و باهم جدال و قتال نمودند
که تفصیل آنرا جداگانه کتاب می باید بالجمله تا یازده سال خانه جنگی و قتل و نهب در آل عثمان
برپا ماند آخر سلیمان از دست سپاه ینگ چری که ریش سفیدان آن قوم را تراشیده بود
کشته شد موسی برای خونخواهی برادر کمر بسته بسیار ینگ چری را زنده گرفتار کرده در آتش سوخت
آخر در ۸۱۶ هجری محمد برادر خود موسی را قتل کرده بر سریر سلطنت نشست و بضبط و ربط مهمات
مالی و ملکی متوجه شد و با سلاطین فرنگ و یونان دوستانه راه و رسم نامه و پیام جاری کرد
حاکم قرمان که دشمن بایزید بود فرصت یافته بر شهر برصه تاخته قبر بایزید را کاویده از آتش سوخت
محمد خان برای اطفای نائره فساد عنان عزیمت معطوف کرده دشمن را هزیمت داد مصطفی بیگ
پسر حاکم قرمان گرفتار گردید هرگاه روبروی محمد خان آمد یک کبوتر زیر جبه خود محاذی سینه پنهان
کرد و از سلطان محمد خان کلمات معذرت بر زبان آورده دست بر سینه نهاده گفت که قسم
بخدای تعالی که تا این روح در جسد منست با سلطان خیانت نخواهم کرد محمد خان نیز قسم شرعی
بر زبان آورده عفو تقصیرات نمود و رخصت کرد مصطفی بیگ همینکه بیرون قصر شاهی شد
کبوتر را از جبه برآورده کشت و در دم بیرون شهر شتافته گله گوسپندان شاهی را غارت نمود
خبر بسلطان رسید سواران تعاقب کرده باز دستگیر نموده روبروی سلطان آوردند سلطان
فرمود که اگر مثل تو عهد شکن کمینه خو را عقاب کنم در شرف من نقص رومی دهد چه من ترا امان
داده ام اگر تو از سوگند خود برگشتی لائق شان عالی من نیست که من هم برگردم برو که جان بخشی تو
کرده ام و در همین ایام شخصی سر بشورش بر داشت و گفت که من مصطفی پسر بایزیدم که در جنگ
امیر تیمور روپوش شده بودم سلطان بر سر او لشکر کشید آنکس شکست خورده پیش ملکی از

گذشته بسرعت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبهٔ انگوره تلاقی عسکرین رو نمود نوزدهم ماه
ذی الحجة الحرام سنه ۸۰۴ هجری سپیده دمی که مهر منور از افق خاور سر بر آورد بایزید مانند دیوار
صف سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی هر پنج پسر خود را با سرداران
جنگ آزموده در میمنه و میسره و قلب و جناح جا داد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام کرد
وازجانب دیگر امیر تیمور صاحب قران با یلان توران و ایران مانند رستم و سام و نریمان
باگرزهای گران و تیغهای سرافشان متوجه دشمن کشی شد از بام تا قریب شام جنگی رو داد
که مثل آن پیر فلک کم دیده بود آخر روز بر فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه بایزید
از بیم جان رو بروی امیر سپر نهاد بایزید بخت خود برگشته دیده رو بفرار نهاد اسپ سکندری خورد
بایزید از پشت زین بر زمین افتاد شخصی از سپاه امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز
دستگیر آمد و پسر دیگر مصطفی نام گم شد شاید مقتول گردید باقی سه پسر بحال خراب و دیده پر آب
باقصای ممالک خود فرار کردند هرگاه بایزید را روبروی امیر تیمور صاحب قران آوردند امیر تعظیما
برخاست و برابر خود نشاند و بدلجوئی و مراعات گرد ملال از چهره اش برافشاند و حسن برلاس را
موکل نمود که بایزید را براحت نظربند دارد بایزید که مرد غیور بود ازین هزیمت و گرفتاری دلش
خون شد و از غم و غصه بعارضهٔ بخار شدید مبتلا گردید هر چند مداوا میشد فائده نمی کرد آخر
چهاردهم ماه شعبان سنه ۸۰۵ هجری انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظربند می ماند
نعش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی صندوق نعش همراه گرفته در شهر برصه رسید دفن کرد
و بعضی نبشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجرهٔ آهن بند کرده معذب کرد بایزید خود را کشت فائده
فضائل پناه محمد بن خاوندشاه در روضة الصفا می نویسد که بایزید یلدرم بمرض خناق
وضیق النفس در بلدهٔ آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزار شیخ محمود نعش را در زمین
امانت سپرد امیر تیمور باستماع این واقعه تاسف کرد چه می خواست که تمام دیار روم را مسخر کرده
بایزید را ملک و تاج و نگین بخشیده رخصت کند آخر پسرش موسی را یکصد اسپ با دیبا باساز

خواستند که جان بالالوغ پدر و جد خود را با مانویل پسر دیگر جان بالالوغ را بدست آورده براورنگ قیصری
بنشانند جان بالالوغ خبر یافته پسر و نبیره را قید کرد اندرونیکوس و پسر او خفیه بخدمت بایزید نیاز نامه
نوشتند بایزید بیلغار بشهر قسطنطنیه رسید چون فوج قیصر در باطن شریک اندرونیکوس بود بلا منازعت
بایزید جان بالالوغ و مانویل را قید کرد و اندرونیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشانید جان بالالوغ
و پسرش مانویل از قید خانه گریخته نزد بایزید حاضر شدند و سوای ترکانه یعنی جزیه که اندرونیکوس
تعهد کرده بود دوازده هزار فوج در رکاب بایزید متعین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ
را بر تخت نشاند و اندرونیکوس و پسر او را گرفتار کرده در جزیره از جزائر دریای سفید محبوس کرد
والی سرب حسب خواست بایزید اجازت بنای مساجد و مدارس و سکونت اهل اسلام در ملک خود
داد بایزید بیت المال را بسیار محافظت میکرد و صرف در مصارف فوج صرف می کرد لهذا خواست
که از سکان شهر اشهر زر گرفته مساجد و مدارس در کشور سرب بنا کند نصاری شهر اشهر این خبر شنیده
سامان جنگ فراهم آورده مستعد جدال شدند بایزید در غضب آمده جان بالالوغ را نوشت
که برج و باروی شهر اشهر را از پا افگند جان بالالوغ از بایزید ترسیده شهر اشهر را حواله نمود بایزید
چند صد هزار دینار یعنی تفصیل از آنجا گرفته در ملک والی سرب عمارات عالی ساخت و مسجد جامع در شهر سرب
بصرف زر خطیر تعمیر کرد والی ایدن که متصل شهر اشهر بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید
ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبه بایزید در قلمرو خویش جاری ساخته در شهر تیره سکونت
اختیار کرد بایزید از این امور فراغت یافته مجدداً کمر همت بتسخیر ممالک نصاری بسته لشکر کشید و از
قیصر روم حسب وعده دوازده هزار سپاه طلب کرد مانویل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد
بایزید جزیره ... جزائر را در اسرع اوقات فتح کرد جان بالالوغ قلعه و فصیل قسطنطنیه را
استوار کرد و ابسا آق شهر ... است بایزید خبر یافته نوشت که حصار شهر را منهدم کن ورنه بصر ترا
کور خواهم کرد جان مجبور شده حصاری که نوساخته بود مسمار نمود و از آن ندامت و غم
در چند روز بمرد مانویل خبر مرگ پدر دریافته بی اجازت بایزید بقسطنطنیه رفت بایزید خشم گرفته فوج

که یک حبه نزد خود نمیداشت انچه می یافت بر سپاه صرف می کرد حتی که بعد مردن آن سوای
خفتان و کمربند و شمشیر دیگر هیچ از قسم جواهر و طلا و نقره و کالای نفیس نه بر امد

بیان دوم در ذکر سلطنت ارخان

ارخان برصه را تختگاه خود مقرر نموده بر تخت جهانبانی نشست و در مدت قلیل از نصاری جنگیده
قلاع نامی شان مثل عنکوله و گنده و ایدوس و ... غیره را بجلادت تمام کشاد که تفصیل وقائع
آن بسیار طولیست هرگاه برادر ارخان علاؤالدین نام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد سلیمان
پاشا را که حصن کملک بردستاو مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس و مساجد در تمام قلمرو خود بنا کرد
و قلعه اذنیک افتح نمود که ازان کمر عزم ارادم بشکست و در ۷۵۸ هجری بعزم تسخیر بیزن طیا
برامد و قرین فتح و نصرت برگشت و شهر کالی پولی را گرفت که بر سرحد قسطنطینیه واقعست و در ۷۶۰ هجری
سلیمان پاشا از پشت اسپ افتاد و جان داد ارخان بسیار محزون شد و بعد یکسال در عمر هفتاد و پنج سال
سی و پنج سال سلطنت نموده درگذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخی و بردبار و عادل و علم دوست بود

بیان سوم در ذکر سلطنت سلطان مرادخان

بعد وفات ارخان پسرش سلطان مراد بر اورنگ شاهی نشست و همت ملوکانه بر توسیع ملک گماشت
لالا شاهین سپه سالار خود را با فوج جرار ترکان خونخوار برای تسخیر اقطار و امصار گسیل کرد شاهین
بمدد جان آفرین در مدت قلیل بلدان کثیر تا کوه بلکان گرفت پادشاه یونان ترسیده صلح نمود
قیصر روم جان پالالوغ والی قسطنطنیه در شهر رومیه پیش پاپ که در نصاری خلیفه حضرت عیسی ست
نیازمندانه شتافته مدد جست پاپ لشکر خود مدد کرد و دیگر حکام نصاری نیز شریک قیصر شدند قیصر
با لشکر زیاده از جراد بجنگ سلطان مراد متوجه شد مراد خان لالا شاهین و تیمورتاش بیگ را با
عسکر ظفر پیکر برای مقابله قیصر فرستاد وقتیکه فوج قیصر بیخبر بود عساکر شاهی مثل قهر الهی ریختند
و دشمنان را در خاک و خون آمیختند قیصر شکست فاحش خورده بناچاری صلح کرده زرد رو برگشت
لشکر اسلام متوجه تسخیر ممالک نصاری شد و در مدت پنج سال بر اکثر بلاد نصاری رایت فتح

درگذشت چون پسر نداشت و شهری و لشکری از عثمان راضی بودند در سنه مذکور بر تخت نشست
و پادشاه شد فائده در تاریخ اخبار الدول نوشته است که دختر علاء الدین در حباله نکاح
عثمان بود بدین سبب بعد مردن علاء الدین که پسر نداشت وارث پادشاهی رسید

بیان اول در ذکر سلطنت عثمان خان

عثمان سلطان بمشیت قادر سبحان بر سریر خلافت نشسته کمر همت بتسخیر بلاد بست نخستین قراجه حصار را
فتح نموده مستقر الخلافه نمود و ساخت من بعد از بسکه شجاع و غیور بود بسیار بلدان را مسخر نمود و عم خود
دوندر را که پیر نود ساله بود بقتل آورد و در ۷۰۰ هجری با والی برصه جنگ نموده بر اکثر اقطاع او قابض
شده سلاطین نصاری را دعوت باسلام کرد بعضی اسلام آوردند و برخی جزیه قبول کردند و بعضی
بعد جنگ مغلوب گردیدند و اسیر آمدند سلطان عثمان درین کار مصروف بود که تاتاریان بر کشور او تاختند
پسرش ارخان بمقابله پرداخت و دشمن را زبون ساخت و پیش ازین بچند سال که سلطان
عثمان شهر برصه را محاصره کرده بود بسبب استواری قلعه و سور مفتوح نشد سلطان متصل آن دو قلعه
بنا کرده در یکی برادرزاده خود را که آخچقوز نام داشت و در دیگری شخصی بلبان نام را با فوج گماشت
تا اجناس خورد و نوش بشهر برصه نرسد و اهل آنجا عاجز شوند ارخان تاتاریان را هزیمت داده بجانب
برصه همت کرد و مدتی بلوازم محاصره و محاربه پرداخت تا که حاکم برصه بصلاح پسر قیصر روم اندرونیکس
نام از ضیق قلعه بندی بجان آمده در ۷۲۶ هجری بدر رفت ارخان داخل برصه شد و سی هزار دینار
گرفته تمام سکانش را اذن خروج باهل و عیال داد نصاری بچشم گریان جلا وطن شدند و مساکن
عالیه ایشان نصیب اهل اسلام گردید و ارخان در برصه باطمینان آرام گرفت ناگاه خبر رسید که
سلطان عثمان سخت بیمار است ارخان باستعجال شتافت و نهم ماه رمضان ۷۲۶ هجری رسیده
پدر را در حالت نزع دریافت عثمان چند کلمه وصیت و نصیحت بر زبان آورده جان بجان آفرین
سپرد عمرش شصت و نه سال و مدت سلطنت بست و هفت سال بود ارخان نعش پدر را از قره حصار
در قلعه برصه برد و دفن کرد و بر قبر گنبد عالی ساخت این پادشاه آنقدر کریم و سپاه پرور بود

جلا وطن ترک وطن کردن بالجبر

جمعیت حواس در عرض یک ماه مترجم نمودم الحمد لله که این بنیاد نگار مهذب غرهٔ ماه رجب المرجب ۱۲۹۵ باتمام رسید
و به قیصر نامه موسوم گردید در چند جا مناسب مقام بعلامت لفظ فائده مضامین افزوده ام درین باب

پیروی شیوهٔ مولفین گرامی نموده ام غزل

چون بچهٔ انمردان کهف و در بیرون از عدم
چون عقابی کو برد بر چرخ کیکاوس را

در زلال خضر شستم صفحهٔ ناموس را
اژدهای خامهٔ من گنج دقیانوس را
بی سکندر هیچگه نبود خمستان فلک

از سر نو زنده کردم روح جالینوس را
فکر من بر عرش اقدس دگلبانگ مرا
کو فلاطون کو شناسد بو فیلاقوس را

آغاز سخن

برضمائر خردمندان نهفته مباد که مورخین روم مثل خیر الله افندی وغیره در بیان نسب آل عثمان فراوان اختلاف کرده اند بعضی رقم زده اند که از دودهٔ عیص بن اسحاق اند و برخی برانند که از قبیلهٔ بنی قطوره سر کشیده اند که بسبب قحط از حجاز بقرمان آمده سکونت اختیار کرده بودند و گروهی از اهل تحقیق گویند که آل عثمان ازین دو قوم منشعب اند بالجمله در سنه ۶۱۱ هجری مردی سلیمان نام از قوم مذکور که ابو الآبای سلاطین آل عثمان ست در صحارهای ارمینیه بزرگ آمده جا گرم کرد بعد وفات چنگیز خان در سنه ۶۲۱ هجری از علاء الدین سلجوقی شاه قونیه و خوارزم شاهیان رزم رو داد سلیمان در ظل رایت علاء الدین آمده داد مردانگی داد و بر دشمنان غالب آمده مقرب شد یوما فیوما بمرتبهٔ حشمت ترقی میکرد تا آنکه سپه سالار گردید آخر در سنه ۶۲۸ هجری لشکر بملک عرب کشید بمشیت الهی در نهر فرات غرق گردید و همانجا دفن شد چار پسر از سلیمان یادگار ماندند سنقور تکین کون طوغدی این هر دو از سرکار سلجوقی کناره گرفتند و ارطغرل و دوندار در خدمت علاء الدین مانده بعزت بسر می بردند هرگاه ارطغرل مرد پسرش عثمان که در سنه ۶۵۷ هجری بوجود آمده بود منظور نظر علاء الدین گشت نخستین امیر لشکر شده طبل و علم یافت بعد ازان خدمت انفصال مقدمات و معاملات با و تفویض گردید پایان کار تا آنمایه مقرب شد که بجای شاه برای نماز جمعه بمسجد جامع میرفت و اختیار جزئی و کلی مملکت بقبضهٔ او در آمد عثمان بر جادهٔ اطاعت و فرمان ثابت قدم مانده داد شجاعت و جوانمردی می داد بسیار ممالک بالضرب تیغ کشاد و ستایش بخت او تا بعنایت غازی ملقب گردید در سنه ۶۹۹ هجری علاء الدین از تاتاریان شکست خورده بار وام رفت

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر طرب فزای کهن — حمد خدای ذو المنن — خالق هفت آسمان — مالک ملک دو جهان
صانع بیکران شهر — واقف راز خیر و شر — رب کریم و کارسان — رزق رسان و جان نواز
حکمت او بهم نهاد — آتش و آب و خاک و باد — گرد بروی چرخ پیر — ماه ز مهر مستنیر
ورد زبان بینوا — مدح جناب مصطفی — صبح نسیم درگهش — شام نشان ز خر گهش
خیل ملک به پیش او — زمزمه گوی طره‌گو — هادی ما رسول حق — بر دز الم سیاه سبق
برق حسام بادرخش — باج ستان و تاج بخش — خامه من ز وصف آن — بلبل باغ بی خزان

احقر الانام عباس گمنام نخل ثانی متخلص به خاقانی احمد بن محمد الیمنی الشهیر بالشروانی از ساعت دبستان صبح شعور آهنگ اسفار تار
یافت احوال گذشته در دلش کامل آرزوی مطالعه
سنه علم تحقیق و تلاش می افزشت در سال هزار و دو صد
رخ نزهة القاری تألیف حکیم ابراهیم افندی
تعیین لشکرگاه بلده بیروت یافته احوال سلاطین اسلام اللهم ... دریافت
تو بهست از زمین رو پارسی زبانان هند ... ران بادراک
باگرفت آهنگ ترجمه کردم با وجود فقدان سامان

[illegible]